



مطالعه تطبیقی نوآوری های قانون حمایت خانواده سال ۹۱ در حقوق مالی اجرت المثل و نحلّه با فقه امامیه^۱

فاطمه خلیجیان^۲
ابوذر ابراهیمی ترکمان^۳

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۱۰/۱۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۶/۰۲/۲۷

چکیده

یکی از حقوق مالی که در فقه شیعه و حقوق ایران برای زوجه در نظر گرفته شده، حق اخذ اجرت المثل و نحلّه ایام زوجیت است. قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، به اجرت المثل ایام زناشویی اشاره می کند. در ماده ۲۹ این قانون، موضوع اجرت المثل به تبصره ماده ۳۳۶ ق.م ارجاع داده شده است. طبق این تبصره، زوجه در هر زمانی استحقاق دریافت اجرت المثل کارهایی را دارد که خارج از وظایف شرعی وی بوده و به دستور زوج انجام داده است؛ مشروط بر اینکه این امور را با قصد تبرع انجام نداده باشد و عرف نیز برای آنها اجرت در نظر گرفته باشد. اما دستور زوج و قصد تبرع باید در دادگاه احراز شود. با توجه به دشواری احراز دستور زوج و قصد عدم تبرع زوجه، اخذ این حقوق توسط زوجه، با موانعی روبرو گردیده است. در صورتی که دادگاه نتواند به اجرت المثل حکم کند، حق مالی نحلّه را مورد بررسی قرار می دهد و به آن حکم می نماید. در حقوق موضوعه ایران، بند «ب» تبصره ۶ قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱، حق مالی نحلّه را صراحتاً مورد شناسایی قرار داده و مقرر می دارد: با توجه به سنوات زندگی مشترک و نوع کارهایی که زوجه در خانه شوهر انجام داده و وسع

^۱ این مقاله مستخرج از پایان نامه کارشناسی ارشد نویسنده مسئول تحت عنوان «اجرت المثل و نحلّه ایام زوجیت در حقوق خانواده ایران با مطالعه تطبیقی در فقه عامه و امامیه» می باشد.

^۲ دانش آموخته کارشناسی ارشد، حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: n.khalijian@gmail.com

^۳ دکتری حقوق خصوصی، استادیار دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: ab.ebrhimi245@gmail.com

مالی زوج، دادگاه مبلغی را از باب بخشش(نحلّه) برای زوجّه تعیین می نماید. نحلّه راقانونگذار نوعی بخشش اجباری قلمداد کرده است. پس از تصویب قانون حمایت خانواده ۱۳۹۱ و نسخ صریح بند «الف تبصره فوق الذکر، تغییرات مهمی در خصوص استحقاق زوجّه نسبت به اجرت المثل ایجاد شده است. به نظر می رسد مقنن سعی در حمایت هرچه بهتر از حقوق زنان داشته و بر این اساس، شرایطی از قبیل عدم درخواست طلاق از ناحیه زوجّه، عدم تخلف زن از وظایف همسری و عدم وجود شرط مالی ضمن عقد نکاح، حذف گردیده است.

کلید واژه ها

اجرت المثل، نحلّه، قصد تبرع، زوجّه، قانون حمایت خانواده

مقدمه

یکی از حقوق ویژه اسلام برای زنان، حق دریافت اجرت المثل کارهایی است که زوجّه در ایام زناشویی انجام داده است. حق دیگری که ویژه زنان در هنگام طلاق در نظر گرفته شده، حق مالی نحلّه است. نحلّه تأسیس حقوقی است که با قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق، وارد حقوق ایران شد. حق طلاق، حق انحصاری مرد است، اما هیچ مردی تا زمانی که تمامی حقوق مالی همسرش را پرداخت ننماید قادر به طلاق زوجّه نمی باشد. به نوعی وقوع طلاق موکول به پرداخت اجرت المثل کارهایی است که وی در منزل شوهر انجام داده است. با وقوع عقد ازدواج دائم و ایجاد رابطه زوجیت میان زن و شوهر هر یک به طور مشخص و معین مطابق با قوانین و عرف در قبال یکدیگر تکالیفی و وظایفی دارند. اما چنانچه زوجّه غیر از وظایف محول شده به وی طبق قانون و عرف، به دستور شوهر کاری انجام دهد مانند آشپزی برای شوهر و فرزندان و میهمانان و پذیرایی آنان شستن ظرف و لباسها و نظافت خانه و دادن شیر به فرزند و مراقبت از آنان، در حالی که برای آن کارها شرعاً و عرفاً حق الزحمه ای تعلق گیرد استحقاق دریافت حق الزحمه آن را دارد مگر اینکه ثابت شود زوجّه کارهای مذکور را تبرعی انجام داده است، در ارتباط با موضوع مورد بحث قوانینی در سالهای اخیر در راستای حفظ حقوق زنان مطلقه به تصویب رسیده است. در بند الف، تبصره ۶ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱، موضوع اجرت المثل ایام زناشویی مطرح شده است. به این شکل که اگر مرد خواهان طلاق باشد و زوجّه هم تخلف از وظایف زناشویی نکرده باشد و نیز خدمات زن به قصد تبرع نبوده باشد، دادگاه با توجه به سنوات زندگی مشترک مبلغی را به عنوان اجرت المثل کار و خدماتش در منزل شوهر معین و مرد را ملزم به پرداخت آن می نماید. مطابق قانون پرداخت اجرت المثل و باشرایطی خاص به زن تعلق می گیرد. اگر زن به امور منزل

رسیدگی کند و زوج بنا بر دلایلی بخواهد وی را طلاق دهد، به زوجه اجرت المثل تعلق می‌گیرد. نحله هم حق و بخشی از طرف زوج است که در طول اجرت المثل قرار دارد و در مقابل آن عوضی نمی‌باشد و در زمان طلاق شایسته است به زوجه پرداخت شود. اما با تصویب قانون حمایت خانواده سال ۱۳۹۱ و نسخ صریح بند الف که نسبت به شرایط تعلق اجرت المثل صورت گرفت. تبصره فوق الذکر دستخوش تغییرات مهمی در خصوص استحقاق زوجه نسبت به اجرت المثل گردید.

بر اساس این قانون شرایطی از قبیل عدم درخواست طلاق از ناحیه زوجه، عدم تخلف زن از وظایف همسری و عدم وجود شرط مالی ضمن عقد نکاح، هم اکنون لازم الاجرا نیست. در مورد مبنای فقهی اجرت المثل و نحله به طور کلی می‌توان گفت؛ اجرت عمل، اساس احترام به مال مسلمان و عدم جواز تصرف در مال کسی بدون رضایت، می‌باشد و در صورت انجام امری توسط شخصی به دستورد دیگری و یا تامین خواسته وی از طرف او، حکم به پرداخت عوض داده می‌شود. بنابراین اگر زن کارهایی را که خارج از وظیفه شرعی اوست در منزل انجام دهد، در مقابل مستحق دریافت عوض آن است و عنوان حقوقی استیفا از عمل غیر به خود می‌گیرد و در صورت حصول شرایط استیفا، موجب ضمان به پرداخت اجرت المثل می‌گردد. هرچند انسان آزاده خودش مال نیست اما کار او مال محسوب می‌گردد و مقتضای احترام به مال وی، مسئولیت و ضمان است. اگر زوج دستور انجام دادن خدماتی را به زوجه صادر نماید که زن شرعاً مکلف به انجام آن نباشد و از این طریق زوج در طول زندگی مشترک منتفع گردد، وی ملزم به پرداخت اجرت المثل کارهای انجام شده می‌گردد.

نحله نیز مالی است که اگر زن شرایط گرفتن اجرت المثل دوران زندگی مشترک را نداشته باشد، به او بخشیده می‌شود. البته نحله زمانی به زوجه تعلق می‌گیرد که او از وظایف همسری اش تخطی نکرده باشد. دیدگاه فقهی درباره نحله یا عطیه به زن نیز مبنای قرآنی و شرعی دارد و از آیات قرآن نشأت گرفته است. آنجا که خداوند در سوره بقره آیه ۲۴۱ می‌فرماید: برای زنان مطلقه بهره ای شایسته است چنانچه که در خور مردان پرهیزگار باشد. از نحله در این آیه تعبیر به متاع یا کالا شده است.

۱: تعریف مفاهیم

در ابتدا برای درک بهتر مطالب لازم است چند تعریف از اجرت المثل و نحله و تعاریف مربوط به این دو حق مالی بازگو گردد تا با مفاهیم گوناگون این دو حق، در فقه و قانون آشنا شویم.

۱-۱: تعریف اجرت المثل

تعریف اجرت در قانون مدنی:

الف: در عقد اجاره خدمات ماده ۵۱۴ قانون مدنی عوض اقتصادی خدمت است.
ب: مال الاجاره در اجاره اشیاء را هم اجرت گویند ماده ۴۶۸ قانون مدنی. در این صورت این کلمه با لغت دیگر مرکب است، مانند «اجرت المسمی» و «اجرت المثل». در بسیاری از معاملات چون اجاره، مضاربه، مساقات، جعاله، وکالت در نکاح و غیره پرداخت اجرت المثل به شخصی که برای انجام کاری مأمور شده، امری معمول است. لذا اجرت المثل دارای تعریف عام است. از این جهت که در انواع معاملات نقش دارد. اجرت به اجرت المثل و اجرت المسمی تقسیم می شود.

اجرت المثل هم به دو معنا آمده است.

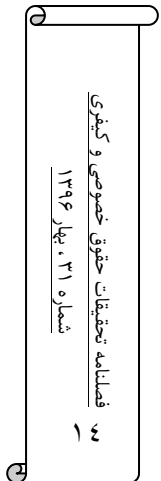
الف- اگر کسی از مال دیگری منتفع شود و عین مال باقی باشد و برای مدتی که منتفع شده بین طرفین مال الاجاره ای معین نشده باشد. آنچه که بابت اجرت منافع استیفاء شده باید به صاحب مال مزبور دهد «اجرت المثل» نامیده می شود. خواه استیفاء با اذن مالک باشد، خواه بدون اذن وی، که اگر بدون اذن باشد، جنبه خسارت هم دارد.
ب- گاهی معنای «عوض المثل» است. زیرا بدلی که به جای عوض المسمی داده می شود، عوض المثل نام دارد. در خصوص اجاره گاه عوض المثل را اجرت المثل نامند. (جعفری لنگرودی ۱۳۸۵، ۳۵۲) ولی این معنا در این نوشته مورد نظر ما نخواهد بود.

در تعریف اجرت المثل از دیدگاه فقها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- «اجرت المثل آن چیزی است که برای فعل مخصوص پرداخت می شود» (شهید ثانی ۱۴۱۰، ۱۹۷: ۲).

۲- «اجرت مشخص و مضبوط در نزد خبره را اجرت المثل می نامند.» (شیخ انصاری ۱۴۱۵، ۲۳۴: ۲).

۳- اجرت المثل آن اجرت متعارفی است که افراد اجیر آن را برای اقدام به مثل آن عمل تقاضا می کنند. ولی می توان از مجموعه ی نظرات علما این گونه استنباط کرد که اجرت المثل، اجرت متعارفی است که بدون تعیین از جانب طرفین عقد نسبت به عمل، بعد از انجام کار پرداخت می شود. (طوسی ۱۳۸۷، ۲۵۰: ۳؛ حلی، ۱۴۱۰، ۴۵۶: ۳).



۴- اجرت واژه‌ای عربی و اسم است و جمع آن اجر «با ضم الف» (زبیدی ۱۴۰۶، ۱۳: ۶).

اجر ما به ازای عمل است (ابن منظور ۱۴۰۸، ۷۷: ۱).

۵- «آنچه که در ثواب عمل به دست می‌آید خواه اخروی خواه دنیوی باشد». (صفهانی

۱۴۱۲، ۶۴). در اصطلاح فقه، اجرت به معنای عوض است که مستأجر در قبال

استفاده از منفعت مال یا کار، به موجر یا اجیر می‌پردازد. (موسوی خمینی ۱۴۲۶،

۴۵۴). همچنین در تعریف اجرت‌المثل آمده است؛ اجرت متعارفی که بدون تعیین از

جانب طرفین عقد در خصوص عمل، بعد از انجام کار پرداخت شود. پس اگر شخص،

دیگری را برای ساختن ساختمان اجیر کند و مقدار اجرت را مشخص نکند، بعد از

انجام کار، اجرت به وی تعلق خواهد گرفت. به این معنی که عرف می‌تواند به نسبت

عمل، اجرت وی را معین کند. (انصاری ۱۴۱۹، ۲۶۵: ۱)

در فرهنگ عمید اجرت‌المثل این گونه تعریف شده: اجاره بهایی است که پس از تمام شدن

اجاره، از روی میزان اجاره نظایر آن معین شود. (عمید ۱۳۸۲، ۸۴: ۱) در ماده واحده الحاق یک

تبصره به ماده ۳۳۶ ق.م قانونگذار استحقاق زوجه به مطالبه اجرت‌المثل ایام زوجیت را از باب

استیفاء از عمل غیر توجیه نموده و با تحقق شرایطی زوجه را از اجرت خدماتی که در منزل

شوهر انجام داده است بهره‌مند می‌گرداند.^۱

در تعریف اجرت‌المثل از دیدگاه حقوقدانان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- «اجرت‌المثل عوضی است که بین طرفین مقرر نشده باشد و باید توسط اهل خبره

معین گردد.» (عدل ۱۸۲، ۱۳۸۵)

۲- «عوض منافع در مقابل استیفای منافع بدون آنکه مورد عقد قرار گیرد را اجرت‌المثل

می‌گویند» (امامی ۱۳۸۴، ۷۳: ۲).

۳- «بدل قیمت واقعی منافع در بازار چون با ملاحظه امثال مورد اجاره تعیین می‌شود،

اجرت‌المثل نام دارد.» (کاتوزیان ۱۳۹۲، ۱۵۹: ۱)

^۱ تبصره الحاقی به ماده ۳۳۶ ق.م مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام: «چنانچه زوجه کارهایی را

که شرعاً به عهده وی نبوده و عرفاً برای آن کار اجرت‌المثل باشد، به دستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام داده

باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرت‌المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم

می‌نماید.»

در نگاه اول تعریف ها، با یکدیگر متفاوت به نظر می‌رسند، اما با کمی تأمل و دقت مشخص می‌شود که این تعریف ها فقط از نظر عبارت با هم فرق می‌کنند و در نهایت یک مفهوم را می‌رسانند. اما در برخی از تعریف های مذکور، از اجرت المثل مختص بحث اجاره (آنجا که عقد اجاره باطل بوده یا عقدی در میان نبوده و استیفای منفعت صورت گرفته است) و در برخی دیگر به طور کلی‌تر و با اشاره به مبنای آن، سخن به میان آمده است؛ به نظر می‌رسد در جایی هم که تعریف اجرت المثل به اجاره اختصاص یافته، از باب غلبه بوده؛ زیرا بحث اصلی اجرت المثل در مقابل اجرت المسمی در باب عقد اجاره بیان شده است و در بسیاری از عقود و احکام نیز ورود مسائل شبیه به اجاره موجبات ورود بحث اجرت المثل را فراهم کرده‌اند. البته تفاوت شاخصی میان تعریف فقها و حقوقدانان به چشم می‌خورد و آن، قید «عدم وجود عقد» در تعریف‌های حقوقدانان و نبود چنین قیدی در تعریف فقهاست.

طبق این گفته، اجرت المثل فقط در مواردی ثابت می‌شود که استیفا یا تلف منفعت بدون عقد یا در صورت بطلان عقد واقع شده باشد. این تفاوت مبنایی نیست، بلکه علتش این است که موضوع آنقدر در کتب فقهی در مباحث مختلف بحث شده که ظاهراً به علت وضوح بسیار از ذکر آن خودداری شده است. در کتب فقهی در مباحثی که به اجرت المثل اختصاص یافته، غالباً به قید «قصد عدم تبرع» اشاره شده است (نجفی ۱۴۰۴، ۳۳۵: ۳۱) به نظر می‌رسد این قید یکی از قیود مهمی است که در هر دو تعریف فقها و حقوقدانان مغفول مانده و بهتر است که در تعریف اجرت المثل به آن اشاره شود از نظر نویسنده؛ آنچه که می‌توان به عنوان تعریقی از اجرت المثل بیان نمود و از مجموع فتاوا می‌توان برداشت کرد، این است که: اجرت المثل، اجرت متعارفی است که بدون تعیین از جانب طرفین در مورد عمل، بعد از انجام کار پرداخت می‌شود. با توجه به تعاریف ذکر شده از نظر نگارنده، اجرت المثل را می‌توان اینگونه تعریف نمود: اجرت المثل، استیفای منفعت مال یا عمل غیرتبرعی است که بدون تراضی پرداخت می‌شود.

۱-۲: تعریف نحلّه (بخشش)

نحلّه از واژه نُحْل مشتق شده که به دو صورت نَحْلَه (به فتح) و نَحْلَه (به کسر) استعمال می‌شود. و بخشش و عطیه است از نوع آنچه زنبور عسل می‌بخشد. چنانکه حیوان عسل را بدون توقع به دیگران می‌بخشد، نحلّه نیز به معنای بخشش از روی طیب نفس و رضایت خاطر است. (راغب اصفهانی ۱۴۱۲، ۷۹۵). در تعریفی دیگر داریم: نحلّه اسمی است از ریشه نُحْل به معنای عطایی است که در مقابل ثمن یا چیزی قرار نگرفته باشد. (ابن منظور ۱۴۰۸، ۷۴: ۱)

نحله در فرهنگ عمید به معنای مذهب و دیانت است. همچنین در اصطلاح فقهی و حقوقی به معنای بخشش و هبه آمده است. نحله در اصطلاح، دادن مهریه زن بدون عوض و طلب و مترادف با عطیه و بخشش مجانی و رایگان است. در فرهنگ فارسی عمید از نحله به عنوان زنبور عسل نیز یاد شده است. مهریه را از آن جهت نحله می‌گویند که عطیه مرد مثل عطیه زنبور عسل عوض مالی ندارد.

در قرآن کریم نیز، در آیه ۴ سوره نساء، از واژه نحله استفاده شده است. در این آیه نحله، متعلق صداق به معنای مهریه می‌باشد. معنای اصطلاحی نحله از معنای لغوی آن دور نمانده است. زیرا در این آیه ۲۴۱، سوره بقره چه نحله را مرادف با مهرالمتعه در نظر بگیریم که مختص به دسته‌ای خاص از مطلقات است و چه آنرا بخششی به تمام زنان مطلقه بدانیم، مستحب است. (طباطبایی ۱۴۲۴، ۳۷۱: ۲). مطابق آرایبی که در تفاسیر قرآنی وجود دارد «متاع» مالی اندک است که به کسی داده می‌شود تا از آن بهره‌مند گردد. (طبرسی ۱۴۱۵، ۴۴: ۳). برخی از مفسرین نیز بیان کرده‌اند که متاع چیزی جز پول و وجه نقد نمی‌تواند باشد، زیرا پول نیز باید تبدیل به کالا گردد به همین جهت قرآن کریم از هدیه تعبیر به متاع کرده است. در اصطلاح فقها نیز منظور از نحله همان معنای لغوی بیان شده می‌باشد؛ به طوری که ایشان در بیان حکم مطرح شده در آیه مذکور، از برخی از معانی لغوی نحله که متناسب با این آیه است، استفاده می‌کنند. فقهای امامیه تنها در معنای بخشش با طیب نفس و بلاعوض و دین و اعتقاد را با توجه به سیاق آیه مطرح کرده‌اند (اردبیلی، بی تا، ۵۱۰؛ طوسی ۱۳۸۷، ۳۰۷: ۳) عطایای به فرزند را نحله گویند. (جعفری لنگرودی ۱۳۸۱، ۷۱۰). همچنین امام صادق (ع) می‌فرماید: «زمان پرداخت کالا به زن بعد از گذشتن عده و مطابق با تمکن مالی مرد می‌باشد.»^۱

نحله عطیه‌ای است که در مقابل آن ثمن و عوض نمی‌باشد. (طریحی، ۱۴۰۸، ۸۲: ۴). کتاب مقائیس اللغة اینگونه بیان داشته: «نحله چیزی است که بدون عوض اعطا می‌شود. وقتی گفته می‌شود مهریه زن را از باب نحله به او دادم یعنی از روی طیب نفس و بدون توقع به او دادم.» (ابن فارس ۱۴۰۲، ۴۰۳). فقهای اهل تسنن، سه معنای واجب و مهریه و مهر المسمی را نیز علاوه بر بخشش با طیب نفس و بلاعوض و دین و اعتقاد، مطرح نموده‌اند (ابن عجبیه ۱۴۱۹، ۶۴: ۱؛ ابن عطیه اندلسی ۱۴۲۲، ۹-۸: ۴: ۲).

^۱ «متاعها بعد ان تنقضی عدتها علی الموسع قدره و علی المقتر قدره».

طبق تعریف اهل سنت چه «متاع» به معنای کالا باشد و شامل درهم و دینار نشود^۱ و چه به معنای اموال منقول باشد و عقار (زمین)، نقود، اموال مالی و تجاریه را شامل نشود^۲ و چه کل چیزهایی باشد که در دنیا مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد؛^۳ می‌توان متاع را به مجموعه‌ای از چیزها اختصاص داد که مدتی برای تمتع و بهره‌برداری مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این آیه کلمه «متاع» به «معروف» اضافه شده که به معنای جمع شرط و مشروط است، یعنی در هنگام طلاق و جدایی، مرد باید کالایی به زن بدهد که با شئون اجتماعی وی متناسب باشد، مثلاً متناسب با نیاز اقتصادی زن باشد تا به مضیقه دچار نگردد.

بنابراین با توجه به معنای نحلّه در کتب لغت و قرآن کریم و اصطلاح فقها، در می‌یابیم که منظور از نحلّه در قانون، معنای مذکور نیست. زیرا اولاً قانونگذار نحلّه را، به بخشش اجباری تعریف کرده است؛ بنابراین نمی‌توان گفت منظور از نحلّه در قانون، بخشش با طیب نفس و بلا عوض است. ثانیاً منظور از نحلّه در قانون نمی‌تواند مهریه باشد؛ زیرا در تبصره ۳ اصلاحیه قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق در رابطه با مهریه مطالبی بیان شده است. ثالثاً از آنجا که نحلّه در قانون، به عنوان یکی از حقوق مالی مطلقه بیان شده است، نمی‌تواند به معنای دین و قرض و یا دین و اعتقاد و یا لاغر و باریک شدن باشد؛ زیرا در این صورت بین حکم و موضوع تناسب ایجاد نمی‌شود. در نتیجه استفاده از واژه نحلّه در قانون، صحیح به نظر نمی‌رسد. تنها در یک صورت می‌توان گفت استفاده از واژه نحلّه در قانون، بر اساس معنای لغوی بوده و صحیح می‌باشد؛ به این صورت که بگوییم نحلّه در معنای لغوی، بخشش بلاعوض و با طیب نفس، عام بوده و شامل تمام انواع بخشش، اعم از تبرعی و اجباری می‌شود (روشن ۱۳۸۹، ۱۱۹). البته به نظر نویسندگان، معنای متبادر به ذهن از واژه نحلّه در اصطلاح اهل لغت و مفسران را باید بخشش با طیب نفس و بلاعوض دانست.

^۱ کل شیء فهو عوض سوی الدرهم و الدینیر فانها عین خلاف المال «(قلعجی، بی‌تا، ۳۰۹؛ ابوحیب، ۱۴۰۸ ق، ۲۴۷).

^۲ «متاع امته ادوات او اموال منقول و لا یشمل هذا التعبير الاموال العقاریه او النقود او الاوراق المالیه و التجاریه، اوراق غیر محصله». (الفاروقی، ۱۴۱۰ ق، ۲۴۱).

^۳ «المتاع، جمع امته، کل ما ینفع به من عروض الدنیا الزائله و ما اوتیتیم من شیء فمتاع الحیاة الدنیا»، (قلعجی، بی‌تا، ۴۰۱).

۲- مبنای اجرت المثل در فقه اسلامی و قانون ایران

۲-۱- مبنای فقهی اجرت المثل

در بحث اجرت، هم مبنای فقهی و هم مبنای قانونی وجود دارد. ولی در خصوص اجرت کار زوجه در منزل، بحث مستقل فقهی وجود ندارد. از آنجا که این مبحث از اهمیت زیادی برخوردار است و در کتب مرتبط کمتر به آن پرداخته شده. توجه به مبنای فقهی بحث می‌تواند شبهاتی را که در این زمینه وجود دارد برطرف کند. در فقه امامیه و قانون مدنی به دو دلیل عامل را مستحق اجرت المثل عمل خویش می‌دانند. دلیل اول قاعده فقهی «احترام به مال و عمل مسلم» و دلیل دوم: عنوان حقوقی «استیفا از عمل غیر».

۲-۱-۱: قاعده احترام به مال مسلم

این قاعده فقهی به معنای آن است که نمی‌توان در مال مسلم به طور مجانی تصرف و به حقوق او تعددی نمود. (مصطفوی ۱۴۱۷، ۲۴) این قاعده نه تنها در صورت توافق طرفین برانجام معامله، بلکه حتی در صورت فساد معامله هم با اعتقاد به احیای حقوق، پرداخت اجرت المثل را لازم می‌داند. در کتب مختلف فقهی نیز آمده است که هر کس به دستور دیگری عملی را انجام دهد که دارای اجرت است و عامل قصد تبرع نداشته باشد به اقتضای احترام عمل مسلم باید اجرت کار او را بپردازد. (طباطبایی یزدی ۱۴۲۴، ۱۱۲: ۲؛ خویی ۱۴۱۸، ۳۰: ۳۹۱). برخی نویسندگان قواعد فقه، مجرای این قاعده را «ضمان کار انسان» می‌دانند. کاری که عرفاً دارای ارزش اقتصادی بوده و بدون قصد تبرع انجام گرفته است بنابراین عامل مستحق دریافت اجرت المثل است. مستند این ضمان، قاعده احترام است؛ زیرا انسان آزاده خودش مال نیست، ولی کار او مال محسوب می‌گردد و مقتضای احترام مال، مسئولیت و ضمان است. البته برخی از فقها در این مورد قاعده‌ی مستقل عمل مسلمانان محترم است، مادامی که قصد تبرع ثابت نگردد. را بیان نموده‌اند.^۱ (طباطبایی یزدی ۱۴۲۴، ۱۴۶: ۲). ذیلاً به بررسی مستندات این قاعده می‌پردازیم:

الف- روایات:

در روایتی از امام محمدباقر (ع) آمده است که رسول خدا (ص) فرمودند: «ناسزا گفتن به مؤمن فسق و جنگ با او، کفر و خوردن گوشت او معصیت است و احترام مال او همانند خون

^۱ - «عَمَلُ الْمُسْلِمِ مُحْتَرَمٌ مَا لَمْ يُقْصَدِ التَّبَرُّعُ»

(جان) اوست.»^۱(حرعاملی، ۱۴۰۹، ۵۹۹: ۲). در این روایت حرمت مال به حرمت خون و جان تشبیه شده که حاکی از توجه و احترام به مال مسلم است؛ زیرا فقه برای خون و جان اهمیت زیادی قائل شده است. (مصطفوی ۱۴۱۷، ۲۵)

راغب اصفهانی، قاعده اتلاف را برای پرداخت اجرت عمل دیگری بیان می‌دارد و در توضیح آن می‌فرماید: اضافه شدن کلمه‌ی «مال»، به کلمه «مسلم» از نوع اضافی ملکی است که اضافه حیثیتی تقییدی است و از نوع اضافه تعلیلی نیست. یعنی احترام به جهت مالکیت و سلطنت مسلم بر مالش است و تصرف مال منوط به اجازه مالک است چون اثبات احترام برای مالی می‌کند که به مسلم اضافه شده است و منظور احترام به مال نیست؛ زیرا اگر منظور احترام به مال باشد، لازم می‌آید که ضرر به مال جبران شود. (مصطفوی ۱۴۱۷، ۲۵)

امام خمینی (ره) قائل به تفکیک دو قاعده «سلطنت» و «احترام مال مسلم» هستند و در این رابطه می‌فرمایند: «از شئون قاعده سلطنت این است که مالک بتواند هرگونه که می‌خواهد در مال تصرف کند که شارع آن را با عبارت مشهور نبوی «النّاس مسلطون علی اموالهم» بیان کرده است؛ اما مفاد قاعده‌ی احترام این است که مال در حریم مالک واقع شده، به گونه‌ای که کسی بدون اجازه نمی‌تواند در مال وی تصرف نماید. و در صورت اتلاف، ضامن عوض آن می‌باشد.» (موسوی خمینی، ۱۳۶۵، ۱۲۴: ۲).

از نظر نگارنده، قاعده احترام به مال مسلم از آنجا که اعتبار روایی دارد و از نظر عقلی نیز با بنای حق اجرت المثل سازگاری بیشتری دارد بر دلایل دیگر غالب می‌گردد. هر چند که در ادامه بحث، استیفاء از عمل غیر را مطرح می‌کنیم که آن را عنوان یک دلیل قوی در قانون مدنی پذیرفته ایم.

ب - بنای عقلا:

منظور از بنای عقلا این است که وقتی عقلای معاصر ائمه معصوم (ع) به رفتار معینی تمایل داشتند، این تمایل گاه بدان لحاظ که عاقل بوده‌اند، صورت می‌گرفته است. البته بنای عقلا به تنهایی نمی‌تواند نمایانگر موضوع شارع باشد مگر آنکه سکوت معصوم راکه دلالت بر امضاء کند، همراه خود داشته باشد. (صدر ۱۴۳۱، ۱۲۴) مفاد این قاعده از احکام امضایی اسلام است؛ چرا که زندگی عقلا و خردمندان بر این امر بنیاد گردیده و برای هیچ کس جای انکار نیست. (محقق داماد ۱۳۹۰، ۲۱۶)

^۱ «سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ وَأَكْلُ لَحْمِهِ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَ حَرْمَةُ مَالِ الْمُسْلِمِ كَحَرْمِهِ ذِمَّةً.»

همچنین فرقی بین مال، اعمال و منافع نیست؛ زیرا منافع هم مربوط به عین و مالی است که متعلق به مالک باشد و احترام به منافع، مانند احترام به مال است و اتلاف آن جایز نیست؛ جز این که مالک به آن رضایت بدهد. به همین جهت جبران خسارت هم لازم است. بنابراین اگر شخصی، فردی را به انجام عملی امر کند و قرینه‌ای بر انجام مجانی عمل وجود نداشته باشد، شکی نیست که مطابق آنچه که در میان بسیاری از صاحبان حرفه‌ها و شغل‌ها معمول است؛ باید اجرت‌المثل به وی پرداخته شود. (مکارم شیرازی ۱۴۲۴، ۲۲۷: ۲) سیره عقلا و بنای غیرقابل انکار بر آن، بر ضمان در مسئله مورد بحث و مستقر شده است و از طرف شارع هم رد نشده است. به همین دلیل فقها که در دلالت احادیث بر ضمان خدشه کرده‌اند، آن را به دلیل بنای عقلا پذیرفته‌اند.

ج - تسالم فقها:

بین فقها در مدلول قاعده «احترام مال مسلم» تسالم است (مکارم شیرازی ۱۴۲۴، ۲۴: ۲) به این معنا که در بین فقها نسبت به مدلول قاعده احترام به مال و عمل مسلم اختلاف نظری مشاهده نمی‌شود. (مصطفوی ۱۴۱۷، ۲۴). بنابراین اجرای عدالت و احترام به عمل مسلم، ایجاب می‌کند که حتی اگر بین طرفین قراردادی منعقد نشده باشد، چنانچه از نظر عرف، حقی برعهده یکی از دوطرف قرار گرفته باشد، طرف دیگر به طور قهری ضامن پرداخت یا جبران خسارت باشد. همچنان هرگاه از عمل شخصی، انتفاع حاصل شد ولی فی مابین آنها اجرت مقرر نگردید، در صورت عدم قصد تبرع، عامل مستحق اجرت‌المثل عمل خویش خواهد بود.

د - سیره متشرعه:

دلیل دیگری که برای اثبات این قاعده بیان شده سیره متشرعه است. به این معنا که بدون اذن مالک نمی‌توان تصرف در مال وی نمود و با تصرف در مال مسلم متصرف، مذموم شمرده می‌شود. (مصطفوی ۱۴۱۷، ۲۴) در زمان معاصر نسبت به سیره متشرعه تردید وجود دارد؛ زیرا معلوم نیست چنین عملی در زمان معصوم (ع) واقع شده و مورد تأیید معصومین قرار گرفته باشد، سیره متشرعه قابل استناد نیست (احمدیه ۱۳۸۳، ۳۰۰)

۲-۲: مبانی حقوقی اجرت المثل

مبنای پرداخت اجرت‌المثل در حقوق ایران، استیفای از عمل غیر است. مطابق ماده ۳۳۶ق.م.م.ر از اجرت، اجرت المثل عمل عامل است زیرا در این فرض بین آمر و عامل اجرت

المسمی قرارداد داده نشده است. این بهره برداری از عمل دیگری در فقه «استیفا از عمل غیر» نامیده شده است. و استیفا از مال غیر نیز در ماده ۳۳۷ قانون مدنی موجب ضمان به پرداخت اجرت المثل برای استفاده کننده است. بطور کلی، در صورت جمع شدن شرایط زیر می توان اجرت المثل را در رابطه با استیفا از عمل غیر ثابت کرد:

الف- وجود امر به انجام دادن عمل «امر در معنای خواستن» (کاتوزیان ۱۳۹۲، ۲۸۸)

ب- عدم وجود عقد

ج- فقدان قصد تبرع از طرف عامل

د- برای عمل انجام گرفته در عرف یا نزد اهل خبره اجرتی وجود داشته باشد یا عامل، عادتاً مهبیای آن عمل باشد. استحقاق عامل به دریافت اجرت المثل منوط به شرایطی من جمله لزوم امر آمر به انجام کار توسط عامل، عدم قصد تبرع عامل از انجام کار و ارزش عرفی داشتن کار انجام شده است. ماده ۳۳۶ قانون مدنی مسئله اجرت المثل ایام زوجیت را می توان از مصادیق استیفا از عمل غیر در نظر گرفت و در صورت حصول شرایط بالا، پرداخت اجرت به زوجه از این باب توجیه حقوقی و شرعی پیدا می کند.

۲-۳: مبنای فقهی حقوقی اجرت المثل زوجه

اجرت المثل از جمله مفاهیم کلی است که در مباحث متعددی همچون اجاره، بیع، مضاربه، مزارعه، و... در قانون مدنی از آن یاد شده است. از اجرت المثل زوجه نیز می توان به عنوان یکی از مصادیق این مفهوم نام برد. با عنایت بر این موضوع که با تبیین مبانی فقهی حقوقی اثبات اجرت المثل ایام زوجیت آسان می گردد، در این قسمت به بیان مبانی آن به طور کلی می پردازیم:

۱- قاعده لا ضرر (امام خمینی ۱۳۶۵، ۵۱۴: ۲)

۲- تلف (شیخ طوسی ۱۳۸۷، ۲۶۳: ۸)

۳- احترام به عمل مسلمان (بجنوردی ۱۴۱۹، ۲۹۳: ۷)

۴- استیفا از منفعت بدون عوض (طرابلسی ۱۴۰۶، ۴۴۰: ۱)

۵- دارا شدن نا عادلانه یا (اکل مال به باطل)

نظرات ذکر شده در بالا به عنوان موارد مثبت اجرت المثل یاد شده است، به طور کلی می توان گفت که اجرت المثل زوجه بر مبنای مسولیت مدنی ثابت می شود. (مرادی ۱۳۹۳،

۳: بررسی قوانین مربوط به اجرت المثل و نحلّه در حقوق ایران

۳-۱: قانون مدنی

ماده ۳۳۶ قانون مدنی اینگونه بیان می‌دارد: «هرگاه کسی بر حسب امر دیگری اقدام به عملی نماید که عرفاً برای آن عمل اجرتی باشد یا آن شخص مہیای آن عمل باشد، عامل مستحق اجرت عمل خود خواهد بود، مگر این که معلوم شود که قصد تبرع داشته است». همچنین در تبصره الحاقی آن که به طور خاص درباره اجرت کارهای زوجه است داریم: «چنانچه زوجه کارهایی را که شرعاً به عهده وی نبوده و عرفاً برای آن کار اجرت المثل باشد، به دستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام داده باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرت المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم می‌نماید».

طبق این ماده وقتی شخص از عمل یا منفعت مال غیر بر حسب اجازه‌ای که به وی داده شده است بهره مند شود؛ برای اجیر ضمان قهری ایجاد می‌شود و موظف به پرداخت اجرت المثل می‌گردد. این امر در منابع حقوقی به استیفا مشهور است. استیفا از اقسام شبه عقد و مانند اجاره است؛ زیرا در استیفا توافق بین طرفین برای انجام عمل یا منفعت بردن از مال موجود است و از این جهت شباهت به عقد دارد، ولی شرایط دیگر عقد را از قبیل تعیین عوض فاقد است (امامی ۱۳۸۴، ۴۱۲). استیفا از منابع ضمان قهری و مبنای واقعی آن اجرای عدالت و احترام به عرف و نیازهای عمومی جامعه است. حال اگر شخصی از مال یا کار دیگری استفاده کند و قراردادی بین آنها منعقد نشده باشد و کار اجیر تحت عنوان غصب اتلاف و تسبیب قرار نگیرد، قانونگذار استفاده کننده را ملزم به پرداخت «اجرت المثل» می‌کند (کاتوزیان ۱۳۷۴، ۱۵۹: ۲). ماده ۳۳۷ نیز به این نکته اشاره دارد که استفاده کننده با اذن صاحب مال از آن بهره می‌برد؛ یعنی نوعی تراضی ضمنی یا صریح درباره استیفای از مال وجود دارد و بر مبنای آن قانونگذار استیفا کننده را ملزم به پرداخت اجرت المثل می‌داند.

۳-۲: قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱/۸/۲۸

ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق، دارای ۷ تبصره است که در تاریخ ۱۳۷۰/۱۲/۲۱ در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید. تبصره ۶ این ماده واحده مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان قرار گرفت و مجمع تشخیص مصلحت نظام در اجرای اصل ۱۱۲ ق.ا در ۱۳۷۱/۸/۲۸ آن را بررسی و با اصلاحات ذیر مورد تأیید خود قرار داد: «پس از طلاق در صورت درخواست زوجه مبنی بر مطالبه حق الزحمه کارهایی که شرعاً بر عهده وی

نبوده است، دادگاه بدو از طریق تصالح نسبت به تأمین خواسته زوجه اقدام می‌نماید و در صورت عدم امکان تصالح، چنانچه ضمن عقد یا عقد خارج لازم در خصوص امور مالی شرطی شده باشد طبق آن عمل می‌شود، در غیر این صورت، هرگاه طلاق بنا به درخواست زوجه نباشد، و نیز تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوءاخلاق و رفتار وی نباشد به ترتیب زیر عمل می‌شود:

الف- چنانچه زوجه کارهایی که شرعاً به عهده وی نبوده و به دستور زوج یا عدم قصد تبرع انجام و برای دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرت‌المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم می‌نماید.

ب- در غیر مورد بند «الف» با توجه به سنوات زندگی مشترک و نوع کارهایی که زوجه در خانه شوهر انجام داده و وسع مالی زوج، دادگاه مبلغی را از باب بخشش (نحلّه) برای زوجه تعیین می‌نماید.

بنابر شرایط فوق اگر زن بدون تقصیر طلاق داده شود، در صورت تحقق شرایط ذیل می‌تواند اجرت‌المثل کارهای خویش در منزل را مطالبه نماید:

- زوج به زوجه دستور داده باشد که کارهای مشخصی را انجام دهد.
- زوجه در زمان انجام عمل قصد کار رایگان نداشته باشد.
- زوجه عدم قصد تبرع را در دادگاه ثابت کند.

همان طور که مشاهده می‌گردد در این تبصره، قانونگذار مواردی را به صورت مثبت و منفی متذکر شده است که اجتماع آن شرایط برای طلب اجرت المثل ضرورت دارد.

نکته‌ای که اشاره به آن ضروری به نظر می‌رسد تفاوت‌های میان تبصره ماده ۳۳۶ قانون مدنی و تبصره ۶ قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق است. در این دو ماده به نظر می‌رسد که: اولاً- عبارت «و عرفاً برای آن کار اجرت‌المثل باشد» در متن تبصره ماده ۳۳۶ اضافه شده است؛

ثانیاً- اجرای تبصره ۶ قانون مذکور، منوط به احراز عدم امکان سازش توسط دادگاه است و هر گاه زنی دادخواست طلاق داده باشد، در ضمن جلسات دادگاه می‌تواند اجرت‌المثل خود را مطالبه کند و نیازی به دادخواست جداگانه ندارد؛ در حالی که حکم تبصره الحاقی، مطلق و بدون شرط عدم امکان سازش است. و زوجه در طول دوران زوجیت با تقدیم دادخواست می‌تواند اجرت المثل خود را مطالبه کند؛

ثالثاً- باتوجه به مطلق حکم مقرر در تبصره ماده ۳۳۶ به نظر می‌رسد که حتی پس از وقوع فوت زوج یا زوجه نیز حسب مورد قابل مطالبه باشد؛
 رابعاً- با به کار برده شدن مطلق کلمات زوج و زوجه، حکم هم به ازدواج دایم و هم به ازدواج منقطع تسری دارد و بر خلاف حکم تبصره ۶ مذکور به ازدواج دایم محدود نمی‌شود (معاونت تدوین تنقیح و انتشار قوانین و مقررات؛ معاونت حقوقی ریاست جمهوری، ۱۳۹۰ ص ۱۳۰).

۳-۳: قانون حمایت خانواده

می‌توان اذعان داشت که تا قبل از سال ۱۳۴۶، قوانین مربوط به نهاد خانواده به طور پراکنده در قوانین مختلف از جمله قانون مدنی آمده بود، اما ضرورت توجه بیشتر به نهاد خانواده و ویژگی‌های خاص آن، این الزام را برای مقنن به وجود آورد که به طور اختصاصی به نهاد خانواده پرداخته و با پیش بینی راهکارهای مناسب، تا حد امکان از گسسته شدن این نهاد جلوگیری نماید. در این راستا، اولین قانونی که به طور خاص مربوط به نهاد خانواده می‌شود را می‌توان قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۴۶ دانست که مشتمل بر ۲۳ ماده و یک تبصره بود و به ترتیب در تاریخ ۱۳۴۶/۴/۱۵ و ۱۳۴۶/۴/۲۵ مورد تصویب مجلس سنا و مجلس شورای ملی قرار گرفت. در این قانون، نوآوری‌های خاصی به ویژه با هدف حمایت از حقوق زنان گنجانده شده بود؛ مواردی مثل محدود کردن اختیار مردان در طلاق، گسترش موارد درخواست طلاق توسط زنان، محدود کردن اختیار مردان برای ازدواج مجدد و چند اقدام نوآورانه دیگر. این قانون در نظام حقوقی ایران عمر چندانی نداشت چراکه با تصویب قانون حمایت خانواده در سال ۱۳۵۳ و با توجه به مقررات مندرج در ماده ۲۸ قانون مزبور^۱، منسوخ گردید. این قانون مشتمل بر ۲۸ ماده و ۱۰ تبصره، نوآوری‌هایی را در عرصه حقوق زنان ایجاد نمود.

از جمله، گسترش موارد درخواست طلاق توسط زن و محدود کردن موارد طلاق توسط مرد، محدودیت مرد برای تعدد زوجات، اختیار زن در منع اشتغال شوهر، بالا بردن سن قانونی

^۱ مطابق با ماده ۲۸ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳: «قانون حمایت خانواده مصوب سال ۱۳۴۶ و سایر مقرراتی که مغایر با این قانون است همچنین ماده ۲۱۴ قانون مجازات عمومی از تاریخ اجرا این قانون ملغی است. قانون فوق مشتمل بر بیست هشت ماده و ده تبصره پس از تصویب مجلس سنا در جلسه روزدوشنبه ۱۳۵۳/۱۰/۱۶، در جلسه روزسه شنبه پانزدهم بهمن ماه یک هزار و سیصد و پنجاه و سه شمسی به تصویب مجلس شورای ملی رسید.»

ازدواج را می‌توان نام برد. پس از انقلاب، لایحه‌ی حمایت خانواده به مجلس شورای اسلامی تقدیم شد و در جلسه‌ی علنی روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۰/۱۲/۱۶ مجلس با اصلاحاتی به تصویب رسید و سرانجام پس از رفع ایرادات شورای نگهبان در تاریخ ۱۳۹۱/۱۲/۹ مورد تأیید قرار گرفت در ماده ۲۹ این قانون، تعلق اجرت المثل به زن مطابق ماده ۳۳۶ ق.م.شناخته شد. علاوه براین در بند ۸ ماده ۵۸ این قانون آمده است که قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق به جز بند «ب» نسخ شده است. با این تغییر قانونگذار در صدد حفظ هر چه بیشتر حقوق زنان در جامعه بوده است. بطوری که یکسری از موانعی که بر سر راه اخذ اجرت المثل توسط زوجه بود، مانند: عدم درخواست طلاق از جانب زوجه، عدم تخلف زن از وظایف همسری و عدم وجود شرط مالی ضمن عقد نکاح، با حذف این بند از میان برداشته شد. با توجه به اینکه بند «ب» تبصره ۶ در طول تبصره ماده ۳۳۶ ق.م. قرار می‌گیرد، بررسی آن به شرح و بسط کل مطالب تبصره ۶ منوط است.

۴: دیدگاه‌های مختلف در زمینه استحقاق یا عدم استحقاق اجرت المثل به زوجه

قبل از ورود به بحث دیدگاه‌های فقهی، لازم است به اموری که در فقه امامیه، برای زوجه ایجاد حق اجرت المثل را در ایام زناشویی می‌نماید، بپردازیم:

باجستجو در احادیث و به تبع آن کتاب‌های فقهی، برای ثبوت اجرت المثل ایام زناشویی، به اثبات سه تکلیف از جانب زوجه اشاره شده است: ۱. اطاعت زوجه از زوج^۲ (که مراد اطاعت در مورد استمتاع در حد عرف و عادت است)؛ ۲. عدم خروج زوجه بدون اذن زوج از منزل^۳؛ ۳.

^۱ ماده ۵۸ - از تاریخ لازم الاجراء شدن این قانون، قوانین زیر نسخ می‌گردد: قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱/۱۲/۲۱ به جز بند (ب) تبصره (۶) آن و نیز قانون تفسیر تبصره‌های «۳» و «۶» قانون مذکور مصوب ۱۳۷۳/۶/۳.

^۲ این مطالب به طور کلی است یعنی مواردی مثل روزه نگرفتن بدون اذن شوهر، عدم انجام دادن اموری که مورد رنجش وی می‌شود و نافرمانی نکردن از شوهر نیز در کتب وارد شده که با نگاهی کلی ذیل اطاعت از زوج قرار می‌گیرد.

^۳ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: جَاءَتْ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا حَقُّ الزَّوْجِ عَلَيَّ الْمَرْأَةِ فَقَالَ لَهَا أَنْ تُطِيعَهُ وَ لَا تَغْصِبَهُ وَ لَا تَصَدِّقَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ لَا تَمْنَعَهُ نَفْسَهَا وَ إِنْ كَانَتْ عَلَيَّ ظَهْرُ قَتَبٍ وَ لَا تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ إِنْ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَتْهَا مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ وَ مَلَائِكَةُ الْعُصْبِ وَ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص - مَنْ أَكْظَمَ النَّاسَ حَقًّا عَلَى الرَّجُلِ قَالَ وَالِدُهُ قَالَتْ فَمَنْ أَكْظَمَ النَّاسَ حَقًّا عَلَى الْمَرْأَةِ قَالَ زَوْجُهَا قَالَتْ فَمَا لِي عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ مَا لَهُ عَلَيَّ قَالَ لَأَوْ لَا مِنْ كُلِّ مَائَةٍ وَاحِدَةَ الْحَدِيثِ.

اذن گرفتن از زوج در تصرفات در اموال زوج (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۶۵: ۲۰؛ مکارم شیرازی ۱۴۲۴، ۱۱۶: ۶). در برخی کتاب‌های فقهی نیز فقط به یک تکلیف (تمکین در استمتاع)^۱ اشاره شده است. (حلی، ۱۴۱۰، ۲: ۲۷۸؛ تبریزی، ۱۴۲۶، ۳۵۴: ۲؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۵، ۲: ۲۰)

شایان ذکر است که در برخی کتاب‌ها به طور خاص به موضوع مذکور اشاره کرده‌اند که انجام دادن کارهای خانه و اموری که به استمتاع مربوط نیستند و حتی شیر دادن به فرزند، تکلیف زوجه محسوب نمی‌شود (مکارم شیرازی ۱۴۲۴، ۱۱۷: ۶؛ سیستانی، ۱۴۲۲، ۱۰۳: ۳؛ نراقی ۱۴۲۲، ۶۴: ۱) در برخی کتاب‌ها نیز به استحقاق زوجه به اجرت المثل تصریح شده است؛^۲ موسوی گلپایگانی ۱۴۰۹، ۷: ۵؛ نراقی ۱۴۲۲، ۶۴: ۱). لذا برای درک بهتر مطالب ذکر شده به تفضیل برخی از آراء فقهی می‌پردازیم: ۱- شیر دادن (رضاع)، ۲- حضانت، ۳- تربیت فرزندان

۴-۱: شیر دادن (رضاع)

عده‌ای از فقها بر این باورند که شیر دادن طفل جزء حضانت نیست بلکه امری مستحب می‌باشد. مگر در صورت عدم امکان تغذیه طفل به طرق دیگر، گفته اند مادر می‌تواند برای شیر دادن به طفل خود مطالبه اجرت نماید. یعنی اجرت المثل بخواهد (حلی ۱۴۱۰، ۵۱۳: ۲). اگر شیر دادن منحصر در مادر باشد و نتوان از طفل دفع ضرر کرد در این صورت واجب می‌شود. این وجوب هم به دلیل حفظ نفس محترمه است (نجفی ۱۴۰۴، ۲۷۲: ۲؛ موسوی الخمینی، ۱۴۲۶، ۳۱۲: ۲)

بنابراین با عنایت بر اینکه شیر دادن جزء وظایف مادر نیست و دارای اجرت بوده، اجرت المثل آن قابل مطالبه است. همچنین با مطالعه منابع فقهی معلوم می‌گردد که اگر فرزند مالی داشته باشد، اجرت شیر دادن را از مال خود او پرداخت می‌کنند و اگر فرزند معسر باشد و پدر توانایی داشته باشد، پرداخت اجرت المثل بر عهده پدر خواهد بود. (سبزواری ۱۴۱۳، ۲۷۲: ۲۵؛ حلی ۱۴۱۳، ۱۰۱: ۳).

^۱ تمکین خاص: عبارت از نزدیکی جنسی با شوهر است که زن باید همیشه آماده برای آن باشد مگر آنکه بیمار باشد و نزدیکی موجب زیان او گردد، یا مانع شرعی داشته باشد.

در حقوق امروز هم می توان این نظر را پذیرفت زیرا اصل، استحقاق اجرت در ازای کاری است که شخص انجام می دهد و دلیلی بر عدم استحقاق اجرت در مسئله مذکور وجود ندارد و اجبار به انجام امری در حقوق امروز با دریافت مزد در برابر آن منافات ندارد (صفایی؛ امامی ۱۳۹۲، ۱۲۱).

۴-۲: حضانت

حضانت به طور خلاصه، به معنای حق یا تکلیف در نگهداری و سرپرستی کودک است. همچنین حضانت به معنای حفظ و مراقبت کردن، پرورش دادن، نگهداری و تنظیم روابط طفل با دنیای خارج است؛ اگرچه قانون مدنی تعریفی از حضانت ارائه نکرده است، اما به موضوع نگهداری و تربیت اطفال در مواد ۱۱۶۸ تا ۱۱۷۹ قانون مدنی و مواد ۴۰ تا ۴۷ فصل پنجم قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ پرداخته شده است. طبق قوانین ایران حضانت فرزند تا رسیدن طفل به سن بلوغ، به عهده والدین است و شخصی که حضانت به او محول شده است، حق خودداری از حضانت و یا اسقاط حق را ندارد؛ به عبارت قانونی «حضانت حق و تکلیف ابوبین است»؛ بدین معنی که والدین حق دارند حضانت و سرپرستی کودک خود را به عهده گیرند و قانون جز در موارد استثنایی نمی تواند آنان را از این حق محروم کند و از سوی دیگر آنان مکلف هستند تا زمانی که زنده هستند و توانایی دارند، نگهداری و تربیت فرزند خویش را به عهده گیرند. البته این آمیزه‌ای از حق و تکلیف بودن را در فقه نمی توان دید. آنچه که در فقه می توان بدان اشاره کرد وجوب حضانت است و هر کس که دارای شرایط حضانت باشد، بر او واجب می شود و در صورت قبول وی، حضانت از دیگری ساقط می شود (سبزواری ۱۴۱۳، ۲۷۶: ۲۵). گفته اند وجوب حضانت به دلیل ضرورتش امری بدیهی است و فقهای متقدم و معاصر هم بر آن اتفاق نظر داشته اند (شیرازی ۱۴۲۹، ۳۱۳: ۱).

در ماهیت حضانت که حق است یا حکم بین فقهای امامیه اختلاف نظر وجود دارد؛ عده ای از فقها حکم حضانت را یک حق محض می دانند که در نتیجه مادر می تواند آن را اسقاط کند و حتی مطالبه اجرت کند (نجفی ۱۴۰۴، ۲۸۴: ۳۱). برخی دیگر نیز قائل به حکم بودن حضانت هستند. در نتیجه والدین ملزم به حضانت هستند و این حضانت قابل اسقاط نیست (شیرازی ۱۴۲۹، ۳۱۶: ۱؛ حلی ۱۴۱۳، ۱۰۱: ۳).

با عنایت بر این موضوع که حضانت در ذات خود ولایت، منسب و وظیفه‌ای شرعی است که قبول آن در استحقاق والدین است و اگر منسب را امتیاز و شایستگی بدانیم که شارع آن را

مستحق والدین دانسته است، در نتیجه، حضانت منسب و ولایتی است که دارای اساس حق و امتیاز است (پور عبدالله ۱۳۹۳، ۸۳)

مطابق این دیدگاه نه حضانت مانند آن چیزی است که قانون آن را حق و تکلیف می‌داند و نه مانند دیدگاهی است که معتقد است، حضانت حکم است؛ بلکه حضانت یک حق و منسب است. در نتیجه نه مانند حکم هر نوع اسقاط و انتقالی در آن ممنوع می‌گردد و نه مانند حق هر نوع اسقاط و انتقالی در آن صحیح می‌باشد. بلکه انتقال و اسقاط مشروط به استحقاق و مصلحت طفل خواهد بود. در نتیجه اگر حضانت را حق و منسب بدانیم، چنانچه مادر این منسب را بر عهده گیرد، می‌تواند اجرت دریافت کند؛ همانطور که در بحث رضاع و انجام آن می‌تواند اجرت دریافت کند (پور عبدالله ۱۳۹۳، ۱۶).

۴-۳: تربیت فرزندان

در قانون مدنی بحث تربیت را به طور مستقل نداریم و این بحث زیر مجموعه حضانت قرار گرفته است. با اینکه در دین اسلام اهمیت تربیت فرزند جایگاه ویژه‌ای دارد، ولی کتاب جامع فقهی که در آن از احکام تربیت طفل و مسئولیت والدین سخن به میان آمده باشد، پیدا نمی‌کنیم. در کلام فقها حضانت اعم از تربیت است (حلی ۱۴۱۳، ۱۰۲: ۳) بنابر این وجوب تربیت را می‌توان ثابت کرد. وجوب تربیت شامل پدر و مادر، هر دو می‌شود؛ زیرا خطاب‌های قرآن قوانین کلی هستند که شامل همه افراد می‌شوند. احکام مربوط به اطفال یا تنها مختص پدر است مانند نفقه، یا مختص مادر مانند رضاع. مابقی احکام مشترک میان هر دو است. در غیر این صورت حتماً به آن تصریح می‌شد.

باتوجه به منابع و مبانی ذکر شده در خصوص اجرت المثل ایام زوجیت و استحقاق آن به زوجه، از دیر باز بین فقها و حقوقدانان اختلاف نظر مشاهده گردیده است. عده‌ای از نویسندگان، اصل استحقاق زوجه را نسبت به حق مورد نظر در جامعه فعلی انکار می‌کنند و عده‌ای نیز قائل به اختصاص این حق به زوجه هستند. در ادامه به بررسی این دو دیدگاه می‌پردازیم و در انتها دیدگاه منعکس شده در قوانین ایران را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۴-۴: نظریه فائلین به استحقاق اجرت المثل ایام زوجیت به زوجه

در ابتدا به نظرات فقها به عنوان اساس شکل‌گیری بحث می‌پردازیم و سپس به تبیین نظریه‌های حقوقدانان خواهیم پرداخت.

چنانچه در مباحث قبلی نیز، در مورد استیفاء از عمل غیر بحث گردید، عده‌ای از فقها بر مبنای «ضمن استیفاء از عمل غیر» حکم به محق بودن زوجه می‌نمایند؛ ولی به طور کلی در فقہ امامیہ در مورد وظایف قانونی و شرعی زن باب مسقلی وجود ندارد. همانطور که اشاره گردید، تنها روایات و آرای از فقهای متقدم و متأخر به صورت پراکنده وجود دارد که در زمینه‌هایی از کار زن در منزل مانند شیر دادن و .. اعلام نظر نموده‌اند. در بعضی از آراء، صراحتاً انجام کار های منزل از حیطه وظایف شرعی زن خارج شده است. اما در خصوص محق بودن وی به دریافت اجرت المثل سخنی بیان نگردیده است. (حاتمی ۱۳۹۴، ۷۸)

آرای من جمله: «زن تکلیف ندارد به شوهرش در رخت و لباس، پختن نان، آشپزی و امثال آن خدمت کند ولی اگر تبرعاً خود به این کار اقدام کند، امر پسندیده‌ای است و اگر این کار را نکند، مرد نمی‌تواند او را به این کار ملزم کند». (انصاری ۱۴۱۹، ۴۲).

آنچه از کلام فقها در این باره فهمیده می‌شود، تعلق اجرت به خدماتی است که زن در منزل شوهر انجام داده و جزو وظایف شرعی و قانونی او نبوده است. بنابراین نظر مورد قبول توسط عده کثیری از صاحب نظران فقهی و حقوقی این است که زن از بابت خدماتی که در شرع جزو وظایفش قرار داده شده است می‌تواند مطالبه اجرت کند، اما استحقاق وی به این اجرت، منوط به حصول شرایطی است که در باب استیفاء بیان گردید. این دیدگاه از این نظر که در ایران مبنای قانونی پیدا کرده، در حال حاضر در سیستم حقوقی کشور لازم‌الاتباع است. عده‌ای از حقوقدانان برجسته کشور در کتب خود به‌امکان مطالبه قانونی این حق اشاره نموده‌اند. (صفایی، امامی ۱۳۹۲، ۱۳۳)

۴-۵: نظریه قائلین به عدم استحقاق اجرت المثل ایام زوجیت به زوجه

به استدلال فوق مبنی بر محق بودن زوجه به اجرت المثل، بدین صورت نقد وارد شده که در جامعه امروزی، انجام امور منزل توسط زن از وظایف عرفی اوست و وقتی مردی می‌خواهد با زنی ازدواج کند با این فرض که انجام امور خانه‌داری و شیر دادن به طفل بر عهده زن خواهد بود، تن به ازدواج می‌دهد؛ همچنین زن با این تصور که بعد از عقد نکاح باید به کارهای خانه رسیدگی کند و طفلانش را شیر دهد، ازدواج می‌کند. این حس تکلیف عرفی در جامعه کنونی به حدی جدی است که ترک این امور ناپسند است. به عبارت دیگر، کار زن در عرف امروزی نوعی شرط ضمنی عرفی است که زوجین بر آن مبنا عقد نکاح را قبول می‌کنند و اگر مرد پیش از انعقاد عقد احتمال می‌داد که این خانم خود را مکلف به انجام این قبیل کارها

نمی‌داند، با او ازدواج نمی‌کرد. بنابراین علی رغم کارهای منزل که توسط زن انجام می‌گردد، وظیفه شرعی و قانونی وی تلقی نمی‌شود، ولی عرف فعلی جامعه، به عنوان یکی از منابع حقوق، زن را ملزم به انجام این امور می‌نماید. لذا این امور را شرطی ضمنی است که عقد مبتنی بر آن است و از آنجا که تکالیف زوجین از مصادیق عرف بوده و عالم به آن محسوب می‌شوند، با انعقاد عقد نکاح مفروض است که عالمانه آثار عرفی را قبول کرده‌اند. قانون مدنی نیز در ماده ۲۲۵ مقرر می‌دارد: «متعارف بودن امری در عرف و عادت به طوری که عقد بدون تصریح هم منصرف به آن باشد، به منزله تصریح در عقد است.»

در واقع شرط ضمنی عرفی، به منزله شرط صریح در عقد است، (یاری خانی ۳۱، ۱۳۹۱)، لذا گر چه زوجین صریحاً انجام امور منزل را وظیفه زن قلمداد نکرده باشند، اما حکم عرف به وجوب خدمات منزل بر زن به منزله تصریح در عقد بوده و آثار آن بر طرفین عقد بار خواهد شد. نتیجه این که اگر خدمات منزل وظیفه عرفی زوجه باشد، نمی‌تواند بابت آنها اجرت المثل مطالبه نماید.

از طرفی در عرف جاری ایران، کمتر زنی با قصد دریافت اجرت، کارهای منزل را انجام می‌دهد و عمدتاً قصد تبرع در انجام امور است و معمولاً زنان بدون دریافت دستور، خودشان با قصد انسانی و تبرعی به امور منزل می‌پردازند. لذا شایسته نیست که با دریافت اجرت از جانب زن بابت کارهای خانه، شأن وی در حد یک خدمتکار در منزل تنزل یابد. از سوی دیگر پیامبر (ص) مدیریت منزل را به حضرت فاطمه و مدیریت بیرون از منزل را به حضرت علی سپرده‌اند، از این رو می‌توان گفت در صدر اسلام انجام امور خانه وظیفه عرفی زن تلقی می‌گردیده به نحوی که طرفین نیز با پذیرش این عرف، به عنوان وظیفه ازدواج می‌کردند.

نتیجه این بحث را می‌توان در حقوق موضوعه ایران دید بطوری که قانونگذار بنا بر مصالح اجتماعی و جلوگیری از تزییع حقوق زنانی که بدون تقصیر توسط شوهرانشان طلاق داده شده و بدون سرپرست و حمایت مالی رها می‌شوند، امکان مطالبه اجرت المثل خدمات زوجه را بر عرفی تلقی کردن وظیفه زن در انجام کارهای منزل و عدم استحقاق وی به اجرت المثل ترجیح داده است.

۵: شرایط تعلق اجرت المثل ایام زوجیت به زوجه

برخی شرایط تعلق اجرت المثل ایام زوجیت به زن، شامل شرایط مربوط به درخواست طلاق است که باید تحقق یابد تا دادگاه بتواند به آن حکم دهد. این شرایط عبارتند از:

- الف- عدم تقاضای طلاق از ناحیه زوجه
- ب- عدم ارتباط طلاق با تخلف زوجه از انجام وظایف ناشویی
- ج- تقاضای طلاق ناشی از سوءاخلاق و رفتار زوجه نباشد.

شرایط دیگری هم وجود دارد که مربوط به کار و عمل زوجه است که در صورت تحقق آنها دادگاه به اجرت المثل ایام زوجیت حکم می‌دهد. در ذیل هر کدام از این مباحث را بطور جداگانه مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم:

۵-۱: شرایط مربوط به درخواست طلاق

با توجه به قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق و قانون حمایت خانواده به شرح و بررسی موارد مربوط به طلاق می‌پردازیم، تا ابهاماتی که در این موارد وجود دارد مرتفع گردد.

الف - عدم درخواست طلاق توسط زوجه

با عنایت به مقررات مربوط به بند الف تبصره ۶ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق، اجرت المثل زمانی به زوجه تعلق می‌گیرد که طلاق بنا به درخواست زوجه نباشد و در غیر این صورت از شمول قانون خارج می‌گردد. منتقدان به این شرط ایراداتی وارد نموده‌اند؛ از جمله این که اطلاق شرط مذکور با فلسفه وضع تبصره ۶ قانون مذکور حمایت از زنان مطلقه - در تناقض است (هدایت نیا ۱۳۸۵، ۸۹)

بنابراین اگر طلاق به درخواست زوجه نباشد و زوجین هر دو خواهان طلاق باشند (طلاق توافقی) آیا مساله حق الزحمه ایام ناشویی نمی‌تواند مطرح باشد؟ با توجه به مبانی اجرت المثل که در قبل به آن پرداختیم (استیفاء از عمل غیر، احترام به عمل مسلم) زوجه به دلیل زحمات و تلاش خود مستحق اجرت المثل است پس مقید کردن آن به طلاق از سوی شوهر جز محروم کردن زن از دسترنج خود چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

اینگونه به نظر می‌رسد استحقاق زنان بر اجرت المثل در هر صورت قابل تصور است اما این که تبصره ۶ این شرط را نپذیرفته، به دلیل امتیازی است که برای زن در نظر گرفته است. زیرا اگر مردی بدون دلیل بخواهد همسر خود را طلاق دهد، حکم طلاق معلق به پرداخت اجرت المثل از ناحیه مرد است. اما زمانی که زن طلاق می‌گیرد، نمی‌توان اجرای صیغه طلاق را که به نفع زن است، معلق به پرداخت اجرت المثل از ناحیه مرد به عنوان محکوم علیه کرد.

البته این بند از قانون اصلاح مربوط به طلاق طبق قانون حمایت خانواده (۱۳۹۱) نسخ شده است و شرط مزبور جزو شرایط دریافت اجرت المثل نخواهد بود.

ب- تقاضای طلاق ناشی از تخلف زوجه از وظایف زناشویی نباشد

در مواردی که طلاق بنا به خواسته مرد است ولی به دلیل قصور زن از انجام تکالیف همسرمداری صورت می‌گیرد، قانونگذار زوجه را از دریافت اجرت المثل محروم نموده است زن و مرد با ایجاد عقد نکاح در برابر یکدیگر حقوق و مسئولیت‌هایی دارند، در تبصره شش ماده واحده یکی از شرایط پرداخت اجرت‌المثل و نخله به زن، عدم سوء اخلاق و رفتار و عدم تخلف از وظائف همسری دانسته شده است اگر چه مصادیق آن به طور کامل مشخص نشده اما با توجه به عرف و موازین فقهی و حقوقی می‌توان برخی از مصادیق آنرا اینگونه ذکر نمود:

۱- سرقت از اموال شوهر - ۲- فحاشی و هتاک‌ی نسبت به شوهر - ۳- داشتن رابطه غیر مشروع - ۴- خروج از منزل بدون اجازه - ۵- مصرف مواد مخدر و یا مشروبات الکلی - ۶- اشتغال به مشاغل خلاف قانون - ۷- اشتغال به مشاغلی که منافی حق شوهر باشد - ۸- اشتغال به مشاغلی که منافی حیثیت خانوادگی و اجتماعی شوهر باشد - ۹- می‌توان محکومیت‌هایی جزایی به هر شکل را به عنوان سوء اخلاق محسوب نمود - ۱۰- ضرب و جرح زوج توسط زوجه. ایرادی که می‌توان در این زمینه مطرح نمود این است که آیا می‌توان یک حق بدیهی و روشن را مقید به چیزی دیگر نمود؟ و اصولاً آیا می‌توان در یک ماده حقوقی مسائل اخلاقی و رفتاری را دخالت داد و برای بد اخلاقی یا سوء رفتار مجازات تعیین کرد؟ یعنی می‌توان مساله را اینچنین فرض کرد که در یک خانواده، زن تند خو و یا عصبی مزاج باشد و مرد به همین دلیل ادامه زندگی برایش مشکل و خواهان طلاق باشد و مساله سوء اخلاق زن برای دادگاه نیز احراز شود، در فرض فوق بر طبق چه مبنای حقوقی یا فقهی باید زن از اجرت المثل اعمالی که در منزل شوهر انجام داده است محروم شود؟ و روشن نیست مقنن در این ماده واحده در صد احیاء حق و حقوق زن در خانواده است یا تعیین مجازات برای مسائل اخلاقی و رفتاری؟

ج- ارتباط طلاق با سوء اخلاق و رفتار زوجه

خانواده مجموعه‌ای است از حقوق و اخلاق که در اکثر موارد اخلاق غالب است. زمانی که سخن از عشق و ایثار و وفاداری باشد، جایگاهی برای اعمال حق دیده نمی‌شود. به زور اجرائیه دادگاه نه مرد را می‌توان به حسن معاشرت با زن واداشت و نه زن را به اطاعت از شوهر و وفاداری اجبار کرد (کاتوزیان ۱۳۸۴، ۱۵۵).

آنچه در این قسمت به عنوان تکالیف اخلاقی و رفتاری مورد نظر است، تمکین خاص یا همان وظایف خاص همسر داری می‌باشد. لذا اگر به این دلیل طلاق صورت گیرد، زوجه مستحق اجرت‌المثل نخواهد بود. البته نمی‌توان بطور کلی معیارهای خاص و معینی را به عنوان حسن اخلاق و معاشرت بیان نمود زیرا برای شناخت این معیارها باید به عرف هر جامعه‌ای رجوع کرد. ضمانت اجرای نشوز و تخلف از وظایف همسری در روابط میان زوجین، سقوط حق نفقه می‌باشد؛ زیرا رابطه بین تمکین و انفاق همانند رابطه میان حق و تکلیف است. در صورت تخلف در تکلیف، حق ساقط می‌شود. ولی در مورد اجرت‌المثل، رابطه‌ای بین تمکین و اجرت‌المثل ایام زناشویی وجود ندارد که قانونگذار عدم تخلف زوجه از وظایف همسری را، سبب استحقاق اجرت‌المثل به زوجه دانسته است. این دو مقوله کاملاً از هم جدا هستند. به واسطه عدم انجام وظایف زناشویی، نفقه به زوجه تعلق نخواهد گرفت و به دلیل عدم انجام امور منزل به زوجه اجرت‌المثلی پرداخت نخواهد شد. لذا همانطور که بدان اشاره گردید؛ این قسمت از تبصره نیز توسط قانون حمایت خانواده (۱۳۹۱) نسخ شده است.

۵-۲: کار کردن زوجه در داخل منزل

ملاک کارهایی را که زن در منزل انجام میدهد، عرف و فرهنگ آن جامعه مشخص می‌کند. انجام اموری از قبیل نظافت منزل، مهمان داری، آشپزی،... که جزئی از تعهدات اخلاقی زن به شوهر و خانواده محسوب می‌شود. در احادیث مختلف هم به ارزش بالای کارهای زن در خانواده اشاره شده است. آنچه که از کتب فقهی می‌توان استنباط نمود بدین شرح است: خدمت زن به شوهرش در زمینه لباس، پخت نان و طبخ غذا و مانند آن شرعاً واجب نیست و انجام امور منزل از حقوق زوج بر زوجه نیست. البته اگر این کار را تبریعی انجام دهد، کار نیکویی است (سبزواری ۱۴۱۳، ۱۹۱: ۲۵؛ مکارم‌شیرازی ۱۴۲۴، ۱۱۷: ۶). در این که چرا انجام امور داخلی منزل از امور مستحب است در کتب فقهی به دلایل خاصی استناد نشده است. بنابراین، می‌توان گفت انجام کارهایی که زن در امور داخلی منزل انجام میدهد در فقه جزو تکالیف واجب زن به شمار نیامده است هر چند که اخلاقاً و عرفاً موظف به انجام آن است.

۵-۳: دستور زوج بر انجام کار

الزام به پرداختن اجرت‌المثل در صورتی ایجاد می‌شود که اقدام عامل به امر استیفا کننده باشد، وگرنه اقدام به کاری خودسرانه اصولاً برای دیگران تعهد ایجاد نمی‌کند، هر چند که از آن

مستفید شوند (کاتوزیان ۱۳۸۷، ۲۴۷) یکی دیگر از شرایط لازم جهت تحقق حق الزحمه خانه‌داری که هم در ماده ۲۳۶ قانون مدنی و هم در قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق آمده، این است که کارهایی را که زوجه انجام داده است، به دستور زوج باشد. سؤالی که در این خصوص به ذهن متبادر می‌شود، این است که آیا این دستور باید به صورت صریح باشد تا موجب مسؤولیت شود؟

در پاسخ به این سؤال، حقوق‌دانان معتقدند که اگر شخصی به دیگری دستور دهد یا از او درخواست یا به او پیشنهاد کند یا به پیشنهاد او پاسخ مثبت دهد و در نتیجه این تبانی یا توافق کاری انجام شود، آن شخص ملزم است که اجرت‌المثل کار مورد نظر و استیفا را بپردازد؛ لذا سکوت و قبول انجام عمل، در مقام بیان، موجب توافق طرفین در تأدیه اجرت است (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ۲۴۳ و ۲۴۸).

۵-۴: عدم قصد تبرع

یکی دیگر از شرایط استحقاق حق الزحمه، شرط عدم قصد تبرع است. این قید در ماده ۳۳۶ قانون مدنی و قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق آمده است. نکته‌ای که باید مورد بررسی قرار گیرد، این است که اصل اولی در مورد قصد تبرع چیست؟

آنچه از قانون مدنی استنباط می‌شود این است که در دعوی بین تبرع و عدم، اصل عدم تبرع است که این اصل مطابق اصل عدم در شرع است. قسمت اخیر ماده ۳۳۶ قانون مدنی می‌گوید: «... عامل مستحق اجرت عمل خود خواهد بود، مگر این که معلوم شود که قصد تبرع داشته است». خلاف اصل بودن قصد تبرع از این عبارت به خوبی قابل فهم است. در بحث اجرت المثل خانه‌داری خصوصیتی وجود دارد که اجرای اصل عدم تبرع را با دو تعارض مواجه می‌کند که عبارتند از:

الف - تعارض اصل عدم تبرع با ظاهر تبرع؛ به این صورت که بنای خانواده بر تعاون، گذشت و محبت استوار است. اگر از استثنا چشم‌پوشی کنیم ظاهر و معمول این است که زن چون شوهرش را دوست دارد، برای او فداکاری می‌کند؛ جز در صورت وجود قرینه یا اماره نمی‌توان از این ظهور دست برداشت (هدایت‌نیا ۱۳۸۵، ۸۰). سؤالی که باید به آن پاسخ داده شود، این است که در تعارض اصل با ظاهر کدام یک مقدم است؟ اصل عملی، جایی است که دلیلی وجود ندارد و مکلف برای خروج از تحیر و سرگردانی به آن مراجعه می‌کند، حال آن که اصولیان ظاهر را اماره ظن‌آور دانسته، آن را در ردیف دلایل ذکر می‌کنند، در حالی که اصل، دلیل

نیست. در نتیجه، به عقیده علمای اصول، ظاهر بر اصل مقدم است و اصل توان مقابله با ظاهر را ندارد (صدر ۱۴۳۱، ۲: ۲۱۵).

ب- حتی اگر تقدم ظاهر بر اصل را در اینجا نپذیریم، بحث خدمات زن در دوران زوجیت با مشکل دیگری روبرو می‌شود و آن شرط ضمنی عرفی است. به این صورت که کارکردن تبریّی زوجه در زندگی زناشویی به صورت یک شرط در ازدواج است (هدایت‌نیا ۱۳۸۵، ۸۲).

در قانون مدنی هم طبق ماده ۲۲۵ متعارف بودن امری در عرف و عادت به طوری که عقد بدون تصریح هم منصرف به آن باشد، به منزله ذکر در عقد است. براساس مطالبی که بیان شد، در مورد کارهای زن در خانه، توسل به اصل عدم تبرع دارای دو اشکال است تعارض اصل عدم تبرع با ظاهر تبرع و دیگری شرط ضمنی عرفی است که استفاده از این اصل را با مشکل روبرو می‌کند. از طرف دیگر نظر فقها در این مورد با هم متفاوت است.

در نتیجه از دید نگارنده، می‌توان گفت که این شرط از جمله شروطی است که دریافت حق الزحمه را با موانع فقهی مواجه می‌کند.

۶: مبنای تاسیس حقوقی نحلّه

در آیه ۴ سوره نساء خداوند می‌فرماید: ^۱ مهر زنان را کامل به عنوان یک بدهی یا یک عطیه‌ی الهی به آنها بپردازید. این آیه، مهریه را از آن نظر با اسم نحلّه قرین کرده که عطیه مرد مانند عطیه زنبور عسل، عوض مالی ندارد. در زمان جاهلیت از آنجایی که برای زن ارزش قائل نبودند، غالباً مهر را که حق مسلم زن بود در اختیار اولیای آنها قرار می‌دادند و آنان نیز، مهریه را ملک مسلم خود می‌دانستند. اسلام بر این رسم ظالمانه خط بطلان کشید و مهر را به عنوان یک حق مسلم به زن اختصاص داد و در آیات فراوان مردان را به رعایت کامل این حق توصیه نمود. (مکارم شیرازی ۱۴۲۴، ۲۶۲: ۶). برخی فقها نحلّه را در این آیه شریفه به معنای مهریه عوض از نکاح می‌دانند. (شهید ثانی ۱۴۱۳، ۱۵۷: ۸) و در جواب این سؤال که چرا مهریه را خداوند متعال «نحلّه» نامیده است در حالی که عوض از نکاح است و تبریّی نیست. سه جواب به بیان نموده‌اند.

۱ - نحلّه مشتق شده از انتحال به معنای تدین است.

^۱ «وَأَتُوا النِّسَاءَ وَصَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنَّ طِبْنَ لَكُمْ و...»

۲- قبل از اسلام مهریه برای اولیاء زن بود. همانطور که در ازدواج حضرت موسی بیان گردیده است. بعد از اسلام این رویه تغییر کرده و بخشش از جانب خداوند به زنان در شریعت اسلام قلمداد شد. (طوسی ۱۳۸۷، ۲۷۱؛ شهید ثانی ۱۴۱۳، ۱۵۷: ۸)

۳- عدّه‌ای از فقها نیز این آیه را در حکم تبرع دانسته‌اند به این معنا که استمتاع برای زوج و زوجه فراهم می‌باشد و مهریه برای زوجه اگرچه دارای عوض است، اما درمعنای نحلّه است. (شهیدثانی ۱۴۱۳، ۵۷: ۸)

شاید علت تسمیه مهریه به عطیه و نحلّه این باشد که تنها مشاهده کفایت می‌کند و جستجو در بقیه خصوصیات بخشیده شده است. لذا شأن عطیه و نحلّه این است که این نوع جهل (به خصوصیات) را تحمل کند. (شهیدثانی ۱۴۱۳، ۱۷۰: ۸)

به تعبیر دیگر خصوصیتی که در هر عوض و معوضی معمولاً رعایت می‌شود در مسئله نکاح و عوضی که برای آن قرار داده شده به طور کامل رعایت نمی‌شود. بدین جهت به آن نحلّه گویند.

صرف‌نظر از معنای نحلّه در این آیه، فقها تعبیرات مختلفی از آن دارند که قدرمتیقن تمام آنها این است که «نحلّه چیزی است که عوض در آن نمی‌باشد.» (طوسی ۱۳۸۷، ۳۹۶: ۴؛ شهید ثانی ۱۴۱۳، ۶: ۸). بنابراین هیچگاه نحلّه به عنوان اجرت‌المثل استفاده نمی‌شود؛ زیرا نحلّه عطیه‌ای است که عوض ندارد. درحالی که اجرت‌المثل عوض از عمل انجام شده می‌باشد. اصطلاح دیگری موسوم به «متاع» در قرآن مجید (بقره، ۲۴۱) وجود دارد که به مفهوم مورد نظر در قانون نزدیک‌تر است. زیرا قانونگذار نحلّه را به معنای قید توصیفی بخشش و بین دوکمانه قرار داده است.

که به نظر می‌رسد مقصود، هدیه‌ای است متناسب با مدتی که زن در خدمت مرد بوده و حسب شرایط مالی توانایی مرد مورد محاسبه قرار می‌گیرد. متاعی که در آیه‌ی شریفه ۲۳۶ سوره بقره به فراخ‌دستی و تنگ‌دستی مرد وابسته شده و مربوط به زنان مطلقه‌ای است که مهر برایشان تعیین گردیده، در آیه ۲۴۱ سوره‌ی بقره به همه‌ی زنان مطلقه اختصاص دارد و چون ثبوت حکم به تقوا منوط شده، دلالت بر استحباب دارد. در قانون مربوط به حق مالی نحلّه، قانونگذار منظور خود را از واژه نحلّه، بخشش اجباری دانسته است. نحلّه در اصل عربی بوده و از نظر لغوی در معناهای بخشش با طیب نفس، عوض دین، قرض، مهریه، دین و اعتقاد، نسبت دروغ دادن، لاغر و باریک شدن به کار می‌رود. (اصفهان‌ی ۱۴۱۲، ۷۹۵: ۶)

مطابق آیات و روایات و نیز سیره امامان معصوم (علیهم السلام) مرد باید بر اساس وسع مالی خود مالی را تحت عنوان متعه به مطلقه خود بدهد. با توجه به اینکه نحلہ نیز به مطلقه اختصاص دارد و یکی از ملاکها در تعیین میزان نحلہ، وسع مالی زوج است، می توان گفت منظور از متعه همان نحلہ در اصطلاح حقوق است.

از نظر نگارنده بحث متعه در اینجا ضروری به نظر می رسد تا بتوان در مورد اینکه بگوییم متعه همان نحلہ در اصطلاح حقوق است، اظهار نظر کنیم. لذا برای تبیین این مسئله ابتدا به مبنای نحلہ در فقہ براساس ادله متعه طلاق می پردازیم.

۶-۱: مبنای فقهی نحلہ بر اساس ادله متعه طلاق

برخی معتقدند نحلہ در قانون، همان متعه طلاق در اصطلاح فقہ اسلامی است. منظور از متعه طلاق، مالی است که زوج هنگام جدایی به مطلقه خود می دهد (جزری، بی تا، ۲۹۲: ۴). ابن منظور (۱۴۰۸، ۳۳۰: ۸) این گروه معتقدند، متعه نیز مانند نحلہ از جمله حقوق مالی مطلقه بوده که زوج ملزم به پرداخت آن می باشد، علاوه بر این، قائلین به این نظریه برای اثبات ادعای خود به دلایلی از قرآن، سنت، سیره پیشوایان دینی و نیز شباهت متعه و نحلہ در ملاک و شرایط استناد می کنند.

۶-۲: رابطه نحلہ و مهرالمتعه

برخی از حقوقدانان مبنای نحلہ را مهرالمتعه دانسته اند و به آیه شریفه ۲۳۷ سوره بقره استدلال کرده اند حال با بررسی تفسیر این آیه شریفه، استدلال و رابطه آن با نحلہ مذکور در تبصره شش ماده واحده را روشن می کنیم؛ علامه طباطبایی در تفسیر و معنای آیه شریفه فوق می فرماید: واجب است بر شما که همسر خود را طلاق می دهید در حالی که در حین عقد ازدواج مهری برایش معین نکرده بودید، اینکه چیزی به او بدهید چیزی که عرف مردم آن را بپسندد، البته هر کسی به اندازه توانایی خود، ثروتمند به قدر وسعش یعنی به قدری که مناسب با حالش باشد، به طوری که وضع همسر مطلقه اش بعد از جدایی و قبل از جدایی تفاوت فاحش نداشته باشد و فقیر هم به قدر وسعش، البته این حکم مخصوص مطلقه ای است که مهریه ای برایش معین نشده باشد و شامل همه زنان مطلقه نیست و نیز مخصوص زنی است که شوهرش با او هیچ نزدیکی نکرده باشد، و دلیل این معنا آیه بعدی است که حکم مسئله سایر زنان مطلقه را بیان می کند (حقا علی المسلمین)؛ کلمه حقا مفعول مطلق است برای

فعلی که حذف شده و تقدیر آن حق‌الحکم حقا است و از ظاهر این جمله هر چند به نظر می‌رسد که وصف محسن بودن دخالت در حکم دارد و چون از خارج می‌دانیم احسان واجب نیست، نتیجه می‌گیریم که پس احسان مستحب است و حکم در آیه حکمی است استحبابی نه وجوبی.

با توجه به تفسیر علامه طباطبائی، مهرالمتعه فقط در مورد زنانی است که با آنها عقد ازدواج برقرار شده اما مهریه‌ای معین نشده است و قبل از نزدیکی توسط مرد مطلقه می‌شوند، چونکه اگر مهریه معین کرده باشند نصف آن باید به زن پرداخت گردد و اما آنچه که در تبصره شش ماده واحده است در مورد تعیین نحله برای زن نمی‌تواند تناسبی با مهرالمتعه مذکور در قرآن داشته باشد به چند دلیل:

۱- مهرالمتعه در جایی است که مهریه معین نشده باشد، در حالیکه زنان موضوع ماده واحده مهریه آنان معین است.

۲- مهرالمتعه در موردی است که زن مدخوله نباشد که این شرط نیز در مورد زنان مشمول ماده واحده مصداقی ندارد

۳- بعضی از فقهاء مهرالمتعه را واجب نمی‌دانند همچنان که علامه در تفسیر آیه شریفه اشاره فرمودند ولی نحله یک امر قانونی است و اجباری محسوب می‌شود

۴- با توجه به تفاوت‌های ماهوی مهرالمتعه با بحث نحله در تبصره شش ماده واحده به نظر می‌رسد که نمی‌توان برای اثبات نحله از مهرالمتعه استفاده کرد (یاری خانی ۱۳۹۱، ۱۴).

۳-۶: بررسی مواد قانونی مرتبط با نحله در حقوق ایران

قانون مدنی حق طلاق را به مرد واگذار نموده که ریشه فقهی دارد در تمام ادیان الهی نیز اصل اولیه این است که حق طلاق با مرد باشد اما از آنجا که گاهی اوقات زنان نیز به دلیل عسر و حرج قادر به ادامه زندگی مشترک نیستند، در مواردی بر خلاف اصل اولیه، اختیار طلاق به زن داده شده است. (کاتوزیان ۴۱۹، ۱۳۸۴) از آنجا که احتمال سوء استفاده از حق، در مورد هر صاحب حقی وجود دارد، قانونگذار با تصویب قوانینی من جمله، قانون حمایت خانواده، قانون تشکیل دادگاه‌های مدنی خاص و قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق و... سعی در محدود کردن این اراده نموده است. به این ترتیب که با افزایش تشریفات طلاق و در نظر گرفتن حقوق مالی برای مطلقه، این آزادی را محصور می‌نماید. حق مالی نحله که در بند ب تبصره ۶ ماده

واحدّه اصلاحیه قانون طلاق مصوب ۱۳۷۱ وضع گردیده، تنها ماده قانونی است که به منظور حمایت از زوجه و جبران خسارت مادی و معنوی وی وضع گردیده است.

۶-۴: بررسی شرایط تعلق نحلّه در ماده واحدّه قانون اصلاح مقررات مربوط به

طلاق

۱- اولین شرط تعلق نحلّه مشروط به تقاضای مرد برای طلاق است؛ بنابراین اگر درخواست از جانب زوجه یا هر دو مطرح گردد، زوجه مستحق نحلّه نخواهد بود.

۲- تقاضای مرد نباید ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار وی باشد.

۳- زوجین به دلیل طلاق از هم جدا شده باشند؛ دلیلی غیر از طلاق، استحقاق زوجه را بر نحلّه از بین می برد.

۴- در متن عقد نکاح در مورد امور مالی، توافقی نشده باشد. من جمله شرط تنصیف دارایی که زوج در اصل پذیرش و میزان آن مخیر است در صورتی مطلقه مستحق نحلّه می شود که زوج این شرط را نپذیرفته باشد.

۵- نحلّه در طول اجرت المثل است یعنی اگر به هر دلیل امکان تعیین اجرت المثل نباشد (مثل این که زن قصد تبرع داشته) نوبت به نحلّه می رسد و نسبت به تعیین نحلّه اقدام می شود.

۷: بررسی برخی از نوآوری های قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱

قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱ را می توان قانون خاص حاکم بر روابط خانوادگی در نظر گرفت زیرا در مقایسه با قوانین حمایت از خانواده ۱۳۴۶ و ۱۳۵۳ از ویژگی های خاصی برخوردار است. در ذیل، اشاره ای اجمالی به این نکات را با هدف حمایت هر چه بیشتر از حقوق زنان و نهاد خانواده خواهیم داشت.

از جمله ویژگی های مهم این قانون، پیش بینی وضعیت های حقوقی جدید به شرح زیر می باشد: همانطور که پیش تر اشاره گردید، تغییرات مهمی در خصوص استحقاق زوجه نسبت به اجرت المثل، ایجاد نموده است که بر این اساس، شرایطی از قبیل عدم درخواست طلاق از ناحیه زوجه، عدم تخلف زن از وظایف همسری و عدم وجود شرط مالی ضمن عقد نکاح را می توان نام برد که به نحوی مشکلات اخذ اجرت المثل را برای زوجه کمتر نموده است. از دیگر نقاط قوت این قانون می توان به برقراری صلاحیت های ذاتی برای محاکم خانواده، به نحوی که قرار دادن دادگاه های اختصاصی برای دعاوی خانواده، ضرورت تخصصی شدن امور قضایی را

می‌طلبد و صلاحیت دادگاه عمومی برای رسیدگی به این دعاوی دور از منطق و واقعیت‌های حقوقی و اجتماعی است، اشاره نمود. به نظر می‌رسد با توجه به صلاحیت‌های مندرج در ماده ۱، دادگاه خانواده در موارد مذکور در ماده ۴ این قانون دارای صلاحیت ذاتی باشد. الزام به حضور قاضی زن و ایجاد صلاحیت‌های جدید از قبیل: احیاء نهاد نامزدی و خسارت ناشی از بهم زدن آن و تغییر جنسیت و... (۱۸ مورد در ماده ۴). به رسمیت شناختن حق طرح دعوی مطالبه نفقه طفل و محجورین توسط مادر و امکان ممنوع الخروج کردن طفل توسط مادر، از دیگر ویژگی‌های این قانون به شمار می‌آید. (الموتی، ۱۳۹۴)

۸: رویه محاکم در خصوص پذیرش اجرت المثل ونحله با نگاهی به آراء

حقوقی قبل و بعد از تصویب قانون حمایت خانواده ۹۱

۱-۸: تعیین همزمان اجرت المثل و نحله مغایر قانون است

(نقض رأی اصراری دادگاه تجدید نظر استان تهران در هیات عمومی شعب حقوقی دیوانعالی کشور)

استحقاق زوجه نسبت به نحله منوط بر عدم استحقاق زوجه نسبت به اجرت المثل ایام زندگی مشترک می‌باشد. طبق رأی اصراری هیأت عمومی دیوان عالی کشور، تعیین همزمان اجرت المثل و نحله مغایر تبصره ۶ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق است. خلاصه جریان پرونده اصراری حقوقی مورخ ۹۳/۵/۲۸، شرح مختصر مذاکرات و دیدگاه قضات شعب حقوقی دیوان عالی کشور بدین شرح است.

خلاصه جریان پرونده: در تاریخ ۸۹/۷/۱۷ آقای علی - ع با وکالت آقای عبدالله - ز به طرفیت همسرش خانم فاطمه - ت با وکالت بعدی خانم مهناز - م دادخواست صدور گواهی عدم امکان سازش جهت اجرای صیغه طلاق تقدیم کرده و با امعان نظر به عدم حصول توافق اخلاقی فی مابین، مستنداً به ماده ۱۱۳۳ ق.م. صدور گواهی عدم امکان سازش جهت اجرای صیغه طلاق و ثبت آن را درخواست نموده است.

خواننده عدم ادامه زندگی مشترک را تقاضا داشت، علت عدم توافق اخلاقی را نیز، ازدواج مجدد زوج بدون اذن وی می‌دانست و خواستار تمام حقوق خود را اعم از مهریه، جهیزیه، نفقه معوقه و اجرت المثل ایام زندگی مشترک را که قصد تبرع نداشته، بود.

سپس دادگاه جهت تعیین میزان نفقه معوقه و نیز اجرت المثل ایام زندگی مشترک زوجه موضوع را به کارشناس ارجاع داده و کارشناس نفقه زوجه را از تاریخ ۸۹/۴/۱ لغایت پایان همان

سال ماهیانه مبلغ یکصد و بیست هزار تومان و از تاریخ ۹۰/۱/۱ لغایت صدور حکم ماهیانه یکصد و چهل هزار تومان و نیز میزان اجرت المثل ایام زندگی مشترک را مبلغ نه میلیون تومان تعیین کرده است. وکلای زوجین هر یک به نظریه کارشناس اعتراض و سپس دادگاه موضوع را به هیأت سه نفره کارشناسان ارجاع نموده است و هیأت کارشناسان همانند کارشناس قبلی مبالغ را تعیین و اعلام نموده اند. وکیل زوجه به قلت میزان نحلّه معترض بود و وکیل زوج نسبت به اجرت المثل و نحلّه تعیین شده اعتراض داشت. شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موضوع رسیدگی کرده و طی دادنامه شماره ۷۷۳-۹۱/۴/۲۵ اعتراض تجدیدنظر خواهان را غیر موجه و دادنامه تجدیدنظر خواسته را منطبق بر موازین قانونی تشخیص داده است و ضمن رد اعتراضات مطروحه دادنامه تجدید نظر خواسته را عیناً تأیید نموده است.

دادنامه اخیرالذکر در مهلت قانونی مورد فرجام خواهی زوج و وکیل زوجه قرار گرفته که پس از وصول پرونده به دیوان عالی کشور و ارجاع آن به این شعبه، هیأت شعبه به موضوع رسیدگی و طی دادنامه شماره ۱۴۲۰-۹۱/۹/۲۹ اعتراض وکیل زوجه را غیر موجه تشخیص داده و مردود اعلام نموده است. ولی اعتراض زوج فرجام خواه را نسبت به دادنامه فرجام خواسته در قسمتی که برای زوجه هم اجرت المثل ایام زندگی مشترک و هم نحلّه تعیین و زوج مکلف به پرداخت آنها در حق زوجه قبل از اجرای صیغه طلاق گردیده، وارد و موجه تشخیص داده است و دادنامه فرجام خواسته را در این قسمت به استدلال زیر واجد ایراد قانونی اعلام داشته است. زیرا حسب مفاد تبصره ۶ ماده واحده قانونی اصلاح مقررات مربوط به طلاق، اجرت المثل ایام زندگی مشترک و نیز نحلّه موضوع بندهای الف و ب تبصره مذکور قابل جمع با هم نبوده و با حصول شرایط مقرر در تبصره مذکور زوجه بدو مستحق اجرت المثل ایام زندگی مشترک بوده است و در صورت عدم استحقاق آن مستحق نحلّه خواهد بود، لذا دادنامه بدوی در این قسمت خلاف صریح تبصره ۶ ماده واحده مسبوق الذکر بوده و اقدام مرجع تجدیدنظر بر تأیید دادنامه بدوی در این قسمت ناصواب و غیرموجه و فاقد وجه است. از این رو دادنامه فرجام خواسته را به لحاظ مراتب اشعاری و مغایرت آن با موازین قانونی غیرقابل ابرام تشخیص، مستنداً به بند ۲ ماده ۳۷۱ و بند ج ماده ۴۰۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی ضمن نقض دادنامه فرجام خواسته رسیدگی مجدد را به شعبه هم عرض دادگاه صادر کننده رأی منقوض ارجاع نموده است. پس از اعاده پرونده و ارجاع آن به شعبه ۲۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران شعبه مرجوع الیه در وقت فوق العاده با اعلام ختم

رسیدگی به موجب دادنامه شماره ۲۰۷۶ - ۹۱/۱۱/۱۷ با توجه به محتویات پرونده و امعان نظر در اوراق و مندرجات آن و مفاد لایحه تجدیدنظرخواهی و لویح دفاعیه طرفین و مدلول دادنامه تجدیدنظر خواسته، رأی صادر شده از طرف دادگاه بدوی براساس مستندات موجود در پرونده صادر گردیده است، لذا ضمن رد درخواست تجدیدنظر خواهی، رأی تجدیدنظر خواسته را مستنداً به مواد ۳۵۸ و ۳۶۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی تأیید نموده است. رأی شعبه هشتم دیوان عالی کشور همان‌طوری که در گزارش عضو ممیز آمده، شعبه ۲۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران متعاقب نقض دادنامه شماره ۷۷۳ - ۹۱/۴/۲۵ شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۱۴۲۰ مورخ ۹۱/۹/۲۹ صادره از این شعبه که عهده‌دار رسیدگی شده، طی دادنامه فرجام‌خواسته با همان استدلال منعکس در دادنامه منقوض فوق‌الذکر بر تأیید دادنامه بدوی انشاء رأی نموده است که اگرچه دادنامه فرجام خواسته در آن قسمت که بر تأیید دادنامه بدوی متضمن گواهی عدم امکان سازش جهت اجرای صیغه طلاق به خواسته زوج فرجام خواه انشاء گردیده، فاقد ایراد و اشکال قانونی می‌باشد. ولی در آن قسمت که دادنامه بدوی را در قسمت مربوط به حقوق مالی زوجه که هم اجرت‌المثل و هم نحله برای ایشان تعیین و زوج به هنگام اجرای صیغه طلاق مکلف به پرداخت آنها در حق زوجه گردیده، مورد تأیید قرار داده واجد ایراد قانونی بوده است و این قسمت از دادنامه فرجام خواسته مورد قبول هیأت این شعبه نمی‌باشد، زیرا به صراحت تبصره ۶ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق که در زمان صدور دادنامه فرجام خواسته حاکم و لازم‌الاجرا بوده، اجرت‌المثل ایام زندگی مشترک و همچنین نحله موضوع بندهای الف و ب تبصره فوق‌الذکر از جمله حقوق مقدر زوجه محسوب بوده که در طول هم قرار داشته و قابل جمع با یکدیگر نبوده است و در صورت حصول شرایط مقرر در تبصره مزبور و ثبوت استحقاق زوجه نسبت به اجرت‌المثل ایام زندگی مشترک، استحقاق زوجه نسبت به نحله موضوع بند ب منتفی خواهد بود، معیناً دادگاه تجدیدنظر اعتراض نامبرده را غیر وارد تشخیص داده و بر تأیید دادنامه بدوی در این قسمت انشاء رأی نموده است. بنابراین دادنامه فرجام خواسته در قسمت مربوط به نحله معینه برای زوجه که بر تأیید دادنامه بدوی اصدار یافته با صراحت تبصره ۶ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مغایرت داشته و چون این قسمت دادنامه فرجام خواسته مصداق رأی اصراری را داشته و به لحاظ مغایرت آن با موازین قانونی مورد قبول هیأت این شعبه نمی‌باشد و مورد مقتضی طرح پرونده در هیأت عمومی شعب حقوقی دیوان عالی کشور می‌باشد.

معاون دادستان کل کشور با تأیید رأی شعبه دیوان عالی کشور اظهار داشت: شعبه ۲۶ دادگاه تجدیدنظر پس از نقض هیچ استدلالی نکرده است و بدون استدلال همانند رأی شعبه پیشین دادگاه تجدیدنظر رأی صادر کرده است. در پایان جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور از تعداد ۳۵ قاضی حاضر در جلسه، تعداد ۲۸ نفر رأی شعبه هشتم دیوان عالی کشور و ۷ قاضی رأی شعبه ۲۴ دادگاه تجدیدنظر را تأیید کردند.

۸-۲: بررسی برخی آراء حقوقی قبل از تصویب قانون حمایت خانواده مصوب ۹۱

- رأی شماره ۲۹۵۴-۱۳۸۴/۱۲/۱۵ شعبه ۲۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران: «تجدیدنظر خواهی خانم... به طرفیت آقای... نسبت به دادنامه شماره ۱۴۱۲ مورخ ۱۳/۹/۸۴ صادره از شعبه ۲۸۴ دادگاه عمومی حقوقی تهران در پرونده کلاسه ۵۹۰/۸۴ دایر بر اجازه طلاق به تجدیدنظر خوانده به شرح مندرج در پرونده بدوی وارد نیست زیرا با توجه به محتویات پرونده و مندرجات لایحه تجدیدنظر خواه رأی صادره در مورد طلاق بر اساس مستندات موجود در پرونده صادر گردیده است و تجدیدنظر خواه ایراد و اشکالی موجه که موجبات نقض دادنامه معترض عنه را فراهم آورد، ابراز ننموده است، لکن نظر به اینکه زوجین مدت بیست و شش سال باهم زندگی مشترک داشته‌اند ولی دادگاه در استحقاق و تعیین اجرت المثل ایام زندگی مشترک زوجه توجهی به آن ننموده است و تعیین حق زوجه در زندگی مشترک که توسط دادگاه بدوی تعیین گردیده است متناسب با مدت زمان زوجیت نمی‌باشد، لذا دادگاه اجرت المثل ایام زندگی مشترک زوجه را از ۴۵۰۰۰۰ تومان به... تومان افزایش می‌دهد...» این رأی بیست روز پس از ابلاغ قابل فرجام خواهی است.»

- دادنامه شماره ۶۳۰-۸۴/۳/۳۱ صادره از شعبه ۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران: «... لکن در متن دادنامه نسبت به شرط نصف دارایی با تعیین اجرت المثل اظهار نظری نشده و صرفاً مبلغی را بعنوان نخله تعیین نموده‌اند. این در حالی است که طلاق به خواسته زوج بوده و تخلف زن از وظایف همسری یا سوء رفتار وی از سوی دادگاه احراز نگردیده که با این فرض ضرورت احتساب اجرت المثل وجود داشته که با تذکر این موضوع به دادگاه محترم بدوی در این زمینه اقدام لازم صورت گرفته و زوجه با عدول از شرط نصف دارایی به دریافت اجرت المثل به مبلغ پنجاه میلیون ریال و از باب وسایل منزل نیز به دریافت سه میلیون ریال مصلحه نموده است. لذا با عنایت به مراتب فوق این دادگاه ایراد و اعتراض بعمل آمده را با توجه به مصلحه بعدی به شرح صورت جلسه ۸۴/۲/۲۲ که متعاقب ایراد این شعبه تنظیم گردیده بگونه‌ای

که موجبات نقض دادنامه صادره را فراهم سازد و صرفاً از جهت تصالح زوجین نسبت به اجرت المثل و جهیزیه نیازمند اصلاح است. بنابراین با اختیارات حاصله از ماده ۳۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی با حذف مورد جهیزیه از دادنامه و اضافه نمودن پرداخت اجرت المثل به مبلغ پنجاه میلیون ریال و پرداخت سه میلیون ریال بابت وسایل منزل از سوی زوج به زوجه، دادنامه معترض عنه را اصلاح و آن را با اصلاحیه بعمل آمده تأیید و استوار می‌نماید. بدیهی است نوع طلاق رجعی و نفقه ایام عده بر عهده زوج خواهد بود. رأی صادره قطعی است.»

۸-۳: بررسی آراء حقوقی بعد از تصویب قانون حمایت خانواده ۹۱

- خواسته: صدور حکم طلاق بنا به درخواست زوج در تاریخ ۹۲/۱۰/۵، شماره بایگانی (۹۲۰۵۵۱)

در این پرونده آقای... فرزند... به طرفیت خانم... فرزند... از دادگاه تقاضای صدور گواهی عدم امکان سازش نموده و اظهار داشته، وی همسر دائمی اینجانب است و ما دارای یک فرزند دختر به نام... ۱۱ ساله هستیم. نامبرده دارای سوء رفتار شدید بوده و زندگی مشترک با ایشان غیر قابل تحمل است. لذا قصد طلاق ایشان را دارم و در مقابل زوجه اظهار داشته، ما دارای فرزند مشترک هستیم و به خاطر وی قصد ادامه زندگی مشترک را دارم و اظهارات ایشان در مورد سوء رفتار بنده کذب است و من زندگی خود را دوست دارم و در هر صورت من به طلاق راضی نیستم. اگر خواهان بخواهد مرا طلاق دهد می‌بایست تمام حقوق مرا پرداخت نماید. ابتدا دادگاه اقدامات مقتضی جهت ایجاد صلح و سازش بین طرفین را انجام داد اما با عدم حصول نتیجه و اصرار خواهان موضوع به داوری واگذار شد. اما داوران انتخابی نیز موفق به سازش بین آنها نشدند. علی‌هذا با توجه به مراتب فوق و مصمم بودن زوج بر طلاق، دادگاه به استناد ماده ۱۱۳۳ ق.م و قاعده طلاق و ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق، گواهی عدم امکان سازش جهت اجرای صیغه طلاق را صادر و اعلام می‌کند راجع به پرداخت اجرت المثل مورد ادعای زوجه، با عنایت به اینکه زوجه اعلام نموده در انجام امور قصد تبرع داشته، لذا دادگاه شرایط پرداخت اجرت المثل را منتفی می‌داند، نهایتاً از بابت نحله مبلغ پانزده میلیون ریال برای زوجه تعیین می‌شود. به لحاظ به سن بلوغ رسیدن فرزند مشترک وجود حق حضانت منتفی است.

نکته مهم در تمام پرونده‌های مربوط به اجرت المثل این است که قاضی می‌بایست از قصد زوجه در خصوص تبرعی یا عدم تبرع در انجام امور منزل، آگاه گردد. چرا که فرض بر تبرعی بودن است و در صورت عدم قصد تبرع، زوجه باید اثبات نماید.

- خواسته: اجرت المثل ایام زوجیت در تاریخ ۹۵/۰۷/۱۹، شماره پرونده (۹۵۰۹۹۸۷۴۳۰۳۰۵۵۴)

راجع به دعوی وحید... به وکالت از مریم... به طرفیت... به خواسته پرداخت اجرت المثل فعالیت‌های صورت گرفته در منزل خوانده، که با قصد عدم تبرع در امور منزل صورت گرفته است و توجه به بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و اصلاحی سال ۹۳ مقوم به یک میلیون ریال، دادگاه با توجه به دادخواست تقدیمی و تصویر سند نکاحیه ۲۰۵۷۶ دفتر رسمی ثبت ازدواج ۵۵ کرمانشاه و لایحه تقدیمی از سوی وکیل خواهان و خوانده، نظر به اینکه بر اساس تبصره الحاقی به ماده ۳۳۶ قانون مدنی مصوب ۸۵/۱۰/۲۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام چنانچه زوجه کارهایی که شرعاً بر عهده وی نبوده و عرفاً برای آن کار اجرت المثل باشد، به دستور زوج و با قصد عدم تبرع انجام داده باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرت المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم می‌نماید و در مفروض خوانده منکر قصد عدم تبرع شده و تقاضای رد خواسته را نموده و از لایحه دفاعیه نیز بر نمی‌آید که کارهایی که شرعاً بر عهده زوجه نبوده و عرفاً برای آن اجرت المثل بوده، به دستور زوج صورت گرفته باشد و حتی نوع کارهایی که خواهان در منزل شوهر انجام داده برای دادگاه محرز نبوده و به نظر دادگاه شرایط لازم برای تعلق اجرت المثل به خواهان فراهم نیست. زیرا برای دادگاه ثابت نشده کارهایی که مستوجب اجرت المثل است به قصد عدم تبرع و به دستور شوهر صورت گرفته باشد و در دادخواست تقدیمی هم دلیلی مربوط اعلام نشده، همچنین است در لایحه تقدیمی. لذا دادگاه خواسته را وارد ندانسته با توجه به نظر موافق قاضی مشاور محترم و طبق مفهوم قانون مذکور حکم به بی‌حقی خواهان صادر و اعلام می‌دارد.

این رای، یکی از نمونه آرای است که خواسته اجرت المثل به تنهایی (عدم درخواست طلاق)، ولو با مبلغی بسیار اندک، از طرف دادگاه حکم به بی‌حقی خواهان صادر می‌شود. این پرونده موارد مبهمی را که در قوانین ایران وجود دارد و در طول نوشتار به آن اشاره گردید، مد نظر قرار می‌دهد زیرا همانطور که ذکر گردید، دادگاه با امعان نظر به عدم قصد تبرع زوجه از انجام کارها و همچنین مفروض دانستن آن، باز هم مجاب به الزام زوج برای پرداخت اجرت المثل نمی‌گردد و نوع کارهای انجام شده توسط زوجه که مستحق اجرت المثل باشد را احراز

نمی‌کند. شایسته است که با تبیین موارد کلی و به روز نمودن آنها مطابق نیازهای روز جامعه، از پرونده‌هایی که اینگونه وارد چرخه عدالت می‌شوند، ابهام زدایی گردد.

- خواسته: صدور حکم طلاق به در خواست زوجه در تاریخ ۹۵/۷/۲۵، شماره بایگانی (۹۵۰۲۸۳)

در خصوص داد خواست خواهان خانم مریم.. فرزند.. به خواندگی آقای یدالله.. فرزند.. به خواسته صدور گواهی عدم امکان سازش در ضمن احراز شرایط اعمال وکالت. با این توضیح که خواهان در شرح دادخواست خود در صورت جلسه مورخ ۹۵/۳/۴ اظهار داشته به موجب سند نکاحیه شماره ۲۰۱۱ دفتر ازدواج شماره ۷ حوزه ثبت.. در تاریخ ۶۹/۵/۴ به عقد نکاح خوانده در آمده است و با گذشت ۲۵ سال از زندگی مشترک از خوانده باردار نشده است و نامبرده عقیم می‌باشد و با توجه به مراجعات متعدد به پزشک و درمان، متأسفانه این مشکل بر طرف نشده است. ضمناً خوانده معتاد به مواد مخدر می‌باشد و نفقه‌ای به وی پرداخت نمی‌کند و زوجه را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد. خوانده عدم اعتیاد و عدم بیماری نابرابوری را ادعا می‌کند و در خواست پزشکی قانونی، مبنی بر ادعای خود دارد. دادگاه با توجه به دادخواست خواهان و اوراق و مدارک پیوست پرونده نظر به اینکه اولاً رابطه زوجیت بین نامبردگان محرز و مسلم است. ثانیاً علی‌رغم معرفی طرفین به پزشکی قانونی جهت احراز اینکه عدم بارداری منتسب به کدامیک از زوجین می‌باشد ولیکن برابر نامه شماره.. پزشکی قانونی زوج از انجام آزمایش استتکاف نموده است و زوجه با گذشت ۲۵ سال از زندگی مشترک فاقد فرزند می‌باشد. ثالثاً عدم موفقیت داوران در سازش طرفین، به دلیل اصرار زوجه به خواسته‌اش و سایر قرائن در پرونده نتیجتاً خواسته خواهان موجه و وارد تشخیص و مسستنداً به مواد ۲۹ و ۲۶ و ۳۴ قانون حمایت خانواده ۹۱ ضمن احراز بند ۱۰ شروط ضمن عقد در باب اعمال وکالت زوجه، گواهی عدم امکان سازش فی مابین زوجین را صادر و اعلام می‌دارد. زوج موظف است مهریه را بطور کامل پرداخت نماید. خواهان نفقه ایام عده را در قبال طلاق به زوج بذل می‌نماید و زوج مکلف است بابت نحله مبلغ پنجاه میلیون ریال به زوجه بپردازد. زوجه در خصوص اجرت المثل ایام زندگی مشترک و جهیزیه هیچگونه ادعایی ندارد.. در خصوص نفقه گذشته با عنایت به اینکه زوجه صراحتاً اعلام داشته خودش منزل را ترک نموده است، لذا نفقه‌ای به نامبرده تعلق نمی‌گیرد.

به نظر می‌رسد در این مورد دادگاه بنا به علی که ذکر گردید، زوجه را وکیل از طرف زوج در امر طلاق قرار داده است. بنابراین زوج را مکلف به پرداخت مبلغ نحله به همراه مهریه نموده

است. این پرونده یکی از مواردی است که رجحان قانون فعلی را نسبت به قانون سابق اعلام می‌دارد زیرا طبق قانون حمایت خانواده مصوب ۹۱ این اختیار به زوجه داده شد تا در صورت ارائه دلایل کافی علاوه بر درخواست طلاق از تمامی حقوق خود بهره مند گردد.

نتیجه‌گیری

باعنایت به مطالب و مباحث مورد نقد و بررسی در این پژوهش، می‌توان اذعان داشت که قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، در حال حاضر مهمترین منبع قانونی است که استحقاق زن به حق مالی اجرت المثل را توجیه می‌نماید. در ماده ۲۹ این قانون مقرر گردیده است که موضوع اجرت المثل، به تبصره الحاقی ماده ۳۳۶ ارجاع شود. طبق این تبصره شرایط تعلق اجرت المثل به زوجه عبارتست از: دستور زوج به انجام دادن عمل؛ عدم قصد تبرع از سوی زوجه در حین انجام دادن کار؛ عمل صورت گرفته از جمله اموری باشد که شرعاً برعهده زوجه نبوده است و در عرف برای آن عمل اجرت وجود داشته باشد. برخی از این امور که توسط زوجه در زندگی مشترک انجام می‌گیرد را در مباحث فقهی مورد بررسی قرار دادیم. مواردی از قبیل: رضاع فرزندان و انجام امور داخلی منزل که بر زن واجب نیست ولی در قبال آنها می‌تواند اجرت دریافت کند همچنین تربیت فرزندان و حضانت آنها که یک منسب است و هر دو بر زن واجب؛ ولی زن در قبال آنها می‌تواند اجرت دریافت کند. نکته قابل تأمل در این شرایط، احراز دستور زوج و قصد عدم تبرع زوجه از سوی دادگاه است. این قید مانع جدی در رسیدن زوجه به حق مالی اجرت المثل محسوب می‌شود و قابلیت تأمین هدف قانونگذار را از تصویب این تبصره ندارد؛ تا آنجا که می‌توان گفت مواد عامی چون ماده ۳۳۶ و ۳۳۷ ق.م. در اثبات این حق قابلیت بیشتری دارند تا تبصره ماده ۳۳۶ ق.م. که به طور خاص برای این منظور به تصویب رسیده است.

نحلّه تأسیس حقوقی خاصی است که به نفع زوجه در زمان طلاق در نظر گرفته شده است. با عنایت به تبصره ماده ۳۳۶ ق.م. عموم و اطلاق این تبصره و قید «پس از گواهی عدم امکان سازش» در قانون تفسیر تبصره ۶ قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق، به نظر می‌رسد که اگر در زمان طلاق موضوع اجرت المثل مطرح شود، با دادخواست طلاق مورد حکم قرار می‌گیرد و چنانچه ضمن دادخواست طلاق موضوع اجرت المثل مطرح نشود برای ارائه دادخواست از سوی زوجه پس از طلاق به منظور دریافت اجرت المثل کارهای صورت گرفته در زندگی زناشویی مانعی وجود ندارد.

در صورتی که دادگاه نتواند به اجرت المثل حکم کند، نوبت به بند «ب» تبصره ۶ مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱ می‌رسد. مطابق این قانون حق مالی نخله، براساس نوع کارهایی که زوجه در خانه شوهر انجام داده است، سنوات زندگی مشترک و وسع مالی زوج، به زوجه تعلق می‌گیرد که نوعی بخشش محسوب می‌شود. با امعان نظر به قیودی که برای نخله مقرر شده است، می‌توان پایه و اساس نخله را همان اجرت المثل دانست. از نظر نگارنده، تبصره ۶ قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق در زمینه اجرت المثل و نخله، (همانطور که در نقد این تبصره بیان گردید) عملاً در استیفای حقوق زنان یک قانون ناکارآمد است؛ زیرا تعلق این حقوق به زوجه از یک سو منوط به عدم قصد تبرع است و از سوی دیگر احراز عدم قصد تبرع با دو مانع جدی رو به رو است و آن «اصل عدم تبرع» و نیز «ظهور عرفی تبرعی بودن کارهای زوجه» می‌باشد. از آنجا که بنای زندگی خانواده برگذشت و تعاون استوار گردیده است و در ظاهر زن در انجام امور منزل قصد اجرت نمی‌کند و شأن خود را در حد یک اجیر نمی‌داند، در تعارض اصل و ظاهر، ظاهر مقدم می‌شود؛ از این جهت که ظاهر یک اماره است و بر اصل ارجحیت دارد. در نتیجه زن محق این حق مالی نمی‌شود.

از دیگر نتایجی که در این تحقیق می‌توان اشاره نمود، بحث کلی بودن عناوین است. حسن معاشرت، معاضدت در تشیید مبانی خانواده، تربیت اولاد و سکونت در منزل شوهر از تکالیف زوجه محسوب می‌شوند، اما این عناوین بسیار کلی هستند، به نظر می‌رسد بهتر است مطابق با صدر تبصره الحاقی ماده ۳۳۶ ق.م. به منظور تعیین تکالیف زوجه به شرع رجوع شود. براساس احادیث و کتاب‌های فقهی، اطاعت زوجه از زوج (که مراد اطاعت در مورد استمتاع در حد عرف و عادت است)؛ عدم خروج زوجه بدون اذن زوج از منزل و اذن گرفتن زوجه برای تصرف در اموال زوج، از تکالیف زوجه است و انجام دادن امور دیگری که از موضوع استمتاع خارج است، تکلیف وی محسوب نمی‌شود.

در آخر نیز باید گفت که رویکرد قانونگذار به بحث اجرت المثل و نخله با هدف کاهش آمار طلاق در جامعه و ارتقاء حقوق زن در خانواده می‌باشد، اما به نظر می‌رسد به علت عدم استفاده از ظرفیت‌های فقهی در این موارد، به اهداف مد نظر خود نائل نگردیده است. ارجاع حق مالی نخله به تبصره ۶ قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق و مقید کردن اجرت المثل خدمات زن به قیود و حواشی زائد نه تنها تصویری روشن از ارزش خدمات زنان در خانواده ارائه نمی‌دهد بلکه محاکم را نیز دچار تهافت آراء کرده است. همچنین قانون حمایت خانواده سال ۹۱ نیز، در اجراء با توجه به مقتضیات موجود جامعه با نواقص و خلاءهای متعددی به لحاظ عدم پیش بینی،

وجود تعارضات و ابهامات روبرو می‌باشد که صیانت حداکثری از حقوق زنان در نهاد خانواده را با چالش مواجه می‌نماید.

منابع

(الف) کتب

- ۱- امامی، سید حسن، **حقوق مدنی**، جلد ۲، تهران، اسلامیه، چاپ هجدهم، ۱۳۸۴.
- ۲- ابن عجبیه، احمد ابن محمد، **بحر مدید فی تفسیر قرآن مجید**، جلد ۱، قاهره، ناشر دکتر حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ ق.
- ۳- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق، **المحرور الجیز فی تفسیر الکتاب العزیز**، جلد ۲، بیروت، دار کتب علمیه، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
- ۴- ابن فارس، ابی الحسین، **معجم مقائیس اللغه**، بی جا، مکتب العالم الاسلامی، ۱۴۰۲ ق.
- ۵- ابن منظور، **لسان العرب**، بیروت، دار الحیاء اتراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
- ۶- اردبیلی، مقدس، **زبدۀ البیان فی احکام القرآن**، تهران، مکتبۀ جعفریه لاحیاء آثار جعفریه، چاپ اول، بی تا.
- ۷- انصاری، مرتضی، (شیخ انصاری)، **المکاسب**، جلد ۲، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری، ۱۴۱۵.
- ۸- انصاری، مرتضی، **فرائد الاصول**، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق.
- ۹- تبریزی، جواد بن علی، **منهاج الصالحین**، جلد ۲، قم، مجمع الامام المهدی، ۱۴۲۶ ق.
- ۱۰- جزری، مبارک، **نهایت فی غریب حدیث و اثر**، جلد ۴ و ۵، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ اول، بی تا.
- ۱۱- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **ترمینولوژی حقوق**، انتشارات گنج دانش، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۵.
- ۱۲- حلی، محمدبن منصور (ابن ادریس)، **السرائر الحاوی التحریر الفتاوی**، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
- ۱۳- خوئی، سید ابوالقاسم موسوی، **مصباح الفقاهه**، قم، انتشارات وجدانی، ۱۳۷۱.
- ۱۴- روشن، محمد، **مباحثی از حقوق خانواده**، تهران، انتشارات جنگل، ۱۳۸۹.
- ۱۵- راغب اصفهانی، حسین ابن محمد، **مفردات الفاظ القرآن**، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۲ ق.
- ۱۶- زبیدی، محمد مرتضی، **تاج العروس من جواهر القاموس**، بیروت، دار مکتبه الحیاء، ۱۴۰۶ ق.

- ۱۷- سبزواری، سیدعبدالأعلی، مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام، جلد ۲۵، مؤسسه المنار، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ ق.
- ۱۸- سیستانی، سیدعلی حسینی، المسائل المنتخبه، چاپ نهم، دفتر حضرت آیت الله سیستانی، ۱۴۲۲ ق.
- ۱۹- شیرازی، قدرت الله، موسوعه احكام الاطفال وادلتها، چاپ اول مرکز فقه ائمه اطهار علیه السلام، ۱۴۲۹ ق.
- ۲۰- صفایی، سیدحسین؛ امامی، اسدالله، مختصر حقوق خانواده، جلد ۱، تهران، نشر دانشگاه تهران، چاپ سیزدهم، ۱۳۹۲.
- ۲۱- صدر، سید محمدباقر، دروس فی علم الأصول، جلد ۲، دارالعلم، چاپ ششم، ۱۴۳۱ ق.
- ۲۲- طباطبایی حکیم، سید محمد سعید، منهاج الصالحین، جلد ۳، بیروت، دارالصفوه، ۱۴۱۵ ق.
- ۲۳- طباطبایی یزدی، محمد کاظم، ملحقات العروة الوثقی، جلد ۲، تهران، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۴ ق.
- ۲۴- طبرسی، امین الاسلام، مجمع البیان، جلد ۳، بیروت، مؤسسه الاعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
- ۲۵- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، جلد ۴، تنظیم سید احمد حسینی، مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
- ۲۶- طوسی، شیخ ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی)، المبسوط فی فقه الامامیه، جلد ۳ و ۸، تهران، المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
- ۲۷- عدل، مصطفی، حقوق مدنی، قزوین، انتشارات طه، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
- ۲۸- عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، ۱۳۸۲، جلد ۱، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ بیست و ششم.
- ۲۹- عاملی، زین الدین ابن علی، (شهید ثانی)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، جلد ۲، قم، کتابفروشی داورى، ۱۴۱۰.
- ۳۰- عاملی حر، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، چاپ اول، آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ ق.

۳۱- کاتوزیان، ناصر، دوره مقدماتی حقوق مدنی، جلد ۱، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ هشتم، ۱۳۸۴.

۳۲- کاتوزیان، ناصر، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران، نشر میزان، چاپ سی و ششم، ۱۳۹۲.

۳۳- کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (الزامات خارج از قرارداد)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴.

۳۴- مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، جلد ۲، قم، مدرسه امیر المؤمنین، چاپ سوم، ۱۴۲۴ق.

۳۵- مصطفوی، سید محمد کاظم، مئه قاعده فقهیه، جلد ۳، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.

۳۶- محقق داماد، سید مصطفی، بررسی فقهی حقوق خانواده، تهران، چاپ شانزدهم، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۹۰.

۳۷- مکارم شیرازی، ناصر، النکاح، جلد ۶، قم، مدرسه علی ابن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۴ق.

۳۸- موسوی خمینی، سیدروح الله، توضیح المسائل، سازمان چاپ و انتشار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.

۳۹- موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، مجمع المسائل، جلد ۵، قم، چاپ دوم، دارالقرآن کریم، ۱۴۰۹ق.

۴۰- نجفی، شیخ محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح الشرائع الاسلام، جلد ۳۱ و ۴۰، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.

۴۱- نراقی، احمد ابن محمد مهدی، رسائل و مسائل، جلد ۱، کنگره نرافیین ملامهدی و ملا احمد، قم، ۱۴۲۲ق.

ب- مقالات

۴۲- احمدیه، مریم، حق اجرت المثل و نحلہ در یک بررسی حقوقی، نشریه کتاب زنان، شماره ۲۵، ۱۳۸۳.

۴۳- پور عبدالله، کبری، مبانی فقهی و حقوقی اجرت المثل خانه‌داری و وظایف شرعی زوجه در فقه، ماهنامه دادرسی، شماره ۱۰۶، ۱۳۹۳.

- ۴۴- حاتمی، علی اصغر؛ زبرجد، فاطمه، اجرت المثل ایام زوجیت و نحلہ با نگرشی بر قانون حمایت خانواده مصوب اسفند ۱۳۹۱، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، شماره ۱، ۱۳۹۴.
- ۴۵- مرادی، خدیجه؛ قاسم‌زاده عاتکه، اجرت المثل زوجه در فقه و حقوق ایران با نظر به قانون حمایت خانواده ۹۱، فقه و مبانی حقوق اسلامی، شماره ۲، ۱۳۹۴.
- ۴۶- یاری خانی، موسی، اجرت المثل ایام زناشویی، مرکز تخصصی حقوق و قضای اسلامی، ۱۳۹۱.